كتاب المبسوط في القراءات السبع والمضبوط من اضافات الطبع

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله الذي اذاق قلوب القارئين حلاوة
الآيات البينات واساغ في نفوس التالين لذاذة
اسرار القرآن من الكلمات الربانيات ونور ارواح
المشتاقين بتذكار تكرار القرآن المتواترات وعطر
انفاس المشتغلين بارج بخار زجار كلامه لسبوغ غايات
الغايات حمد الشاكرين على جميع نعمه الت نعات
الذاكرين له على تتابع الآيه الفايقات والصلوة
والسلام على محمد عبده ورسوله الذي ارسله بالمعجزات
الطاهرات وعلى آله واصحابه واولاده وعترته

هذا من تملكات ...

وازواجه

وازواجه الطاهرات **وبعد** چنین میگوید محمد ابن
محمود بن محمد بن احمد بن علی الشریف السمرقندی المحتد
الهمدانی المولد احسن الله خاتمته که چون دیدم جماعتی
از حفاظ قرآن مجید را که بقراءات سبعه رغبت می نمایند
بحفظ قصیده شاطبیه مشغول میکردند شهرة اکثر
ایشان استعداد فهم آن ندارند که معرفت آن
موقوفست بمعرفت کلام عرب و اگر عربیت ایشان را
حاصلست بمجرد عربیت محسب در آن خوض میکنند
واتقان واحتیاط بجای نمی آورند و نمی دانند که
بی استادی ماهر حاذق راشد علم قراءت حاصل نشود
و نقلست از زید بن ثابت رضی الله عنه که قراءة القرآن
سنة ماثورة یاخذها الآخر عن الاول و نقلست که

القراءة سنة تؤخذ من افواه الرجال تتبع ولا
تبتدع روی جندب عن رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم انه قال من قال فی القرآن برایه فاصاب
فقد اخطأ و امثال این در روایات بسیار است پس هرچه
منقول است بی استاد و اسناد صحیح نقل آن جایز نیست
لاجرم ایشان را سهو و خطا بسیار واقع میشود و نمیدانند
که نمی دانند و خطا در کتب و مصاحف می نویسند و خطا
تعلیم میکنند و جهال بر ایشان جمع می شوند و اعتماد بر قول
ایشان میکنند و بعضی از ایشان درین باب تصانیف نیز
میکنند و چون آن تصنیف بعد از ایشان بماند مردم بر آن
رغبت نمایند و آن را صحیح پندارند و اگر استادی بخلاف
آن گوید مسموع ندارند و گویند در کتب چنین مسطور است

وانکس

و آنکس که این کتاب تصنیف کرده بهتر از تو دانسته باشد
و بعضی از علما خطای ایشان را در می یابند و مداهنه میکنند
و بر ایشان اظهار نمیکنند و آن را سهل می شمرند پس ایشان
شریک باشند و در ابطال کلام خدای تعالی و تقدس سعی
نموده باشند و هم ضال و هم مضل گشته چه گناه از این
عظیم تر باشد و دیگر آنکه هر کس که از قراءت سبعه حرفی
معلوم کرد میخواهد که در خواندن قراءت را جمع کند و القی
فاحت مشکلست بی استحضار تمام و تکرار و مداومت
در تبحر و سیلان میسر نشود و می باشد که کلمه که تکرار خواهد
کرد از اصول و فرش در وی هست و جمیع اصول با فرش
بی استحضار دشوار می شود و اکثر استادان در این
عاجز دیدم و قراءت با یکدیگر مختلط می شود و حفظ

بدان راه می‌باید چون این خللها را ادراک کردم واجب
دیدم در قراآت سبعه کتابی در غایت اختصار و سهولت
بحذف علل و اسانید بفارسی نوشتن که جامع باشد
تیسیر و شاطبیه را و اگر شاطبیه را نظم تیسیر است و لکن بعضی
وجوه و مسایل و ابواب در شاطبیه ذکر کرده که
در تیسیر نیست و شاطبی محتاج شرح است و جماعتی که
قصیده شاطبیه را شرح نوشته‌اند بمعنی لغات آن
و بیان اعراب ابیات و بیان علل قراءة بطریق نحویان
کرده‌اند و در آن اطناب نموده و زواید بسیار نوشته
و طالب از مقصود باز می‌ماند و مقصود صاحب شاطبیه
دانستن قراآت بوده است نه بیان نحو و لغت و علل
و این کتاب از برای بدان نوشته آمد تا اگر کسی را رغبت

حفظ شاطبیه شود وجوه قراآت بآسانی از بیت معلوم
تواند کرد و از جمیع شروح مستغنی شود و آنچه مشکلات
در شاطبیه اصول قراءة است چه فرش بسبب تسهیل آنرا
اکنون آنچه اصول شاطبیه است بر سه نوع کرده آمد
در سه کتاب در کتاب اول اصول قراآت را بالفاظ عربی
بیان کردم تا فایده آن عام‌تر شود و بفهم اطفال و مبتدی
نزدیک‌تر باشد و در کتاب دویم اصول قراآت را بنسج
گردانیدم در غایت متانت و تزیین تا در ذهن صورت
بندد در هیئت ورق و نام آن کتاب النسج علی طریق
النسج نهادم و در کتاب سیوم اصول قراءة را
بجدول کردم در غایت اختصار و امانت و مسایل
معدود و مضبوط در یازده ورق و بعد از آن شروع

کردم در فرشش و بر دو قسم نهادم در قسم اول هر آنچه
کثیر الوقوع است از فرشش در یک ورق نوشتیم تا در
فرشش مکرر نباید کرد و استحضار آن آسان شود و در قسم
دویم فرشش انجامی نوشتیم بر ترتیب سور در هر ورق
بحسب هر جزو اول لفظ قراءة نوشتیم و رموز قراء در
آن و محل خلاف را بسرخی معرب کردم و [illegible] کردم
در بیان حرکات و اعراب احتیاط را و بسیار جای اصول را
مکرر کردم تا با اصول بازگشتن حاجت کمتر افتد و در بعضی
مواضع که حوالت با اصول کردم در تحت آن لفظ مر نوشتیم
یعنی مر ذکره فی الاصول و در بعضی مواضع که ذکر آن در کبیر الدور
نوشته در تحت آن لفظ لر نوشتیم یعنی از جمله مکرر است
و نام مجموع این کتاب المبسوط فی القراءات السبع

والمضبوطا

والمضبوط من اضافات الطبع نهادم و در رموز مفرد
اکتفا کردم تا استحضار در رموز بسیار نماند کرد مگر حرف
ش که رمز حمزه و کسائی است که ایشان را بسیار
موضع متفق اند تا دو حرف نباید نوشتن و قراءة عاصم
رحمه الله اصل ساختم یکی از راویان که قراءة عاصم افصح
و اشهر است و موافق اصل عربیت و از قراء اکثر مخالف
او باشد قراءة او بیان کردم و اگر موافق عاصم باشد
با او خارج شود و در بعض مواضع دیگر هم قرا کردم
انفتاح را و مکرر ترتیب آن حی ائمه و روات رعایت کردم
تا عکس را اگر جمع قراءة کند از اینجا آسان بود و در ترتیب
تواند رعایت کردن مگر جایی که عکس را یاد و کس را
در آن جا خلاف کم شد کرد و وجه عکس را موخر داشتم

پس اگر یک کس بود این لفظ نوشتیم حفص یعنی بخلاف
عنه و اگر دو کس بود این نوشتیم حما یعنی بخلاف
عنهما و دیگر جایی که بیان اماله است آن کس را که اماله
او بین بین باشد موخر داشتیم و بحرف واو فاصله کردم
بسوادنا از یکدیگر جدا شود و باب تکبیر و باب مخارج
و صفات حروف بالابواب اصول یک جا آوردم
و بیشتر این کتاب هم برین وضع نوشته شده بود
و مختصر از این و چون مشتوفی بود خواستیم که آسان تر
و واضح تر باشد این باشد و جدول رموز قراءت

ا	ب	ج	د	ه	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	ص	ع	ف	ض	ق	ر	س	ت
نافع	قالون	ورش	ابن کثیر	البزی	قنبل	ابو عمرو	الدوری	السوسی	ابن عامر	هشام	ابن ذکوان	عاصم	ابو بکر	حفص	حمزه	خلف	خلاد	الکسائی	ابو الحارث	الدوری
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

پس آن کس که این کتاب را نقل خواهد کرد مخیر است اگر خواهد
هر سه کتاب را بنویسد و اگر نه هر کدام خواهد و نقش را
با آن ضم کند تمام باشد توقع از ناظران این کتاب آنست که
از سر انصاف و غض بصر ناظر شوند که غرض به اظهار
فضل نبوده است و اگر سهوی دریابد از سر احتیاط تمام
اصلاح کند و خرده نگیرد چه انسان از نسیان خالی نیست و سهو
قلم و طغیان بصر واقع آید و چون از اینجا فایده حاصل کنند
مصنف را به دعاء خیر یاد کنند والمسئول من الله تعالی
ان یحفظنی من الخطاء والزلل والسهو والخلل و یجیب دعائی
ولا یخیب رجائی و یجعل خاتمتی بالسعادة و یلحقنی بالشهداء انه
رئوف رحیم عطوف کریم الباب الاول فی ذکر
اسماء القراء و نسبهم و بلدانهم الباب

فی مذاهبهم فی ایات الاضافة الباب الثامن والعشرون
فی اثبات المحذوفات من الرسم الباب التاسع
والعشرون فی التکبیر فی قراءة ابن کثیر الباب
الثلثون فی مخارج الحروف وصفاتها الباب
الاول فی ذکر اسماء القراء ونسبهم وبلدانهم وکناهم
ووفاتهم نافع المدنی هو نافع ابن عبد الرحمن ابن
ابی نعیم مولی جعونة بن شعوب اللیثی واصل او از اصفهان است
وکنیت او ابو رُوَیم است وگفته اند ابو عبد الرحمن
وگفته اند ابو الحسن ودر مدینه وفات یافت سنة تسع
وستین ومائة ویک راوی وی قالون است
هو عیسی بن مینا المدنی الزرقی واو معلم عربیت
بوده است وکنیت او ابو موسی است وقالون

و در ذکر اسماء القراء

لقب است

لقب است وروایت کرده اند که نافع او را قالون
لقب نهاد وقالون بزبان رومی یعنی نیکو از برای
حسن قراءت او ودر مدینه وفات یافت قریب
سنة عشرین ومائتین وراوی دیگر ورش است هو عثمان
بن سعید المصری وکنیت او ابو سعید است وورش
لقب است وورش یعنی سخت سفید از برای
شدت بیاض او را ورش گفتند ودر مصر وفات
یافت سنة سبع وتسعین ومائة ابن کثیر المکی هو عبد الله
ابن کثیر الداری مولی عمرو بن علقمة الکنانی والداری
العطار وکنیت او ابو معبد است واو از تابعین است
ودر مکه وفات یافت سنة عشرین ومائة ویک راوی
وی قنبل است هو محمد ابن عبد الرحمن بن محمد

بن خالد بن سعید بن جرجة المکی المخزومی و کنیت
او ابو عمرو است و لقب او قنبل و در مکه وفات
یافت بعد از ثمانین و مائتین و راوی دیگر بزی است
هو احمد ابن محمد بن عبد الله بن القاسم بن نافع
ابی بزة المؤذن المکی مولی لبنی مخزوم و کنیت او
ابو الحسن است و معروف است به بزی و در مکه
وفات یافت سنه اربعین و مائتین و قنبل و بزی
هر دو قرآن را باسناد ابن کثیر روایت میکنند
ابو عمرو البصری هو ابو عمرو ابن العلاء بن عمار
بن عبد الله ابن الحصین ابن الحارث بن جلهم
ابن خزاع بن مازن بن مالک بن عمرو بن تمیم
و گفته اند که نام وی زبان است و گفته اند

که نام وی یحیی است و گفته اند محبوب و گفته اند که
نام وی کنیت وی است و غیر آن نیز گفته اند و در
کوفه وفات یافت سنه اربع و خمسین و مائة
و او را هشتاد و شش سال بوده است دیگر را
وی وی ال ابو عمر و ست دوری ست هو حفص
ابن عمر عبد العزیز بن صهبان الازدی الدوری
النحوی و دور موضعی است در بغداد و او وفات
یافت در حدود سنه خمسین و مائتین و راوی دیگر
ابو شعیب است هو صالح بن زیاد بن عبد الله
بن اسمعیل الرستبی السوسی و سوسی وفات
که در سنه احدی و ستین و مائتین و ایشان
هر دو قرآن را روایت میکنند از ابو محمد یحیی بن المبارک

المعروف باليزيدي از ابو عمرو او را يزيدي از
براى آن گفتند كه مصاحب يزيد بن منصور بود
خال مهدي و در خراسان وفات يافت بسنه اثنين
ومايتين ابن عامر الشامي هو عبد الله بن عامر اليحصبي
قاضى دمشق بود در خلافت وليد بن الملك وكنيت
او ابو عمران است واو از تابعين است و در ميان قراء
سبعه غير از وي وابو عمرو از عرب نبوده اند وباقي
موالي اند و در دمشق وفات يافت بسنه ثماني عشر
ومائة ويك راوي وي ابن ذكوان است وهو عبد الله
بن احمد بن بشير بن ذكوان القرشي الدمشقي وكنيت
وى ابو عمرو است و در دمشق وفات يافت بسنه اثنين
واربعين ومايتين وراوي ديگر هشام است هو هشام

بن عمار بن نصير بن ابان بن ميرة الثيلمي القاضي الد
مشقي وكنيت وى ابو الوليد است واو نيز در دمشق وفات
يافت بسنه خمس واربعين ومايتين وايشان هر دو روايت
ميكنند قرائت را باسناد از ابن عامر عاصم الكوفي هو
هو عاصم ابن ابى النجود ويقال ابن بهدلة وهو
مولى نفر بن قعين الاسدي وكنيت وي ابو بكر است واز
تابعين است و دريافت حارث بن حسان را و در كوفه
وفات يافت بسنه ثمان وقيل بسنه سبع وعشرين ومائه
ويك راوي وى ابو بكر است وهو شعبة بن عياش بن
سالم الكوفي الاسدي مولى لهم وگفته اند كه نام او سالم است
وگفته اند نام وي كنيت وي است و در كوفه وفات يافت
بسنه اربع وتسعين ومائة وراوى ديگر حفص است هو

هو حفص بن سلیمان المغیرة الاسدی البزاز الکوفی وکنیت
وی ابو عمرو است ومعروفست بحفیص وکیع میگوید که وی
مردی ثقه بود وابن معین میگوید که وی از ابوبکر اقرا
بوده است ووفات یافت قریب بسنه تسعین ومایة حمزه
الکوفی حمزه بن حبیب بن عمارة بن اسمعیل الفرضی التیمی مولی لهم
وکنیت وی ابو عماره است ودر حلوان وفات یافت در خلافت
ابوجعفر المنصور بسنه ست وخمسین ومایة ویک راوی وی
خلف است بن هشام بن طالب البزاز وکنیت او ابو محمد است
ودر بغداد وفات یافت وبیان دیگر خلاد است هو
خلاد بن خالد وگفته اند ابن خلید وگفته اند ابن عیسی الصیرفی
الکوفی وکنیت او ابو عیسی است ودر کوفه وفات یافت
بسنه عشرین ومایتین وایشان هردو روایت کردند

قرآن از ابو عیسی سلیم بن عیسی الحنفی الکوفی از حمزه
وسلیم وفات یافت در کوفه بسنه ثمان وگفته اند بسنه تسع
وثمانین ومایة الکسائی الکوفی هو علی بن حمزة النحوی
هو مولی لبنی اسد وکنیت او ابو الحسن است گفته اند از برای
آن او را کسائی گفته که در احرام کلیم پوشیده بود ودر دیه
زنبویه وفات یافت وآن از دیهای شهر ری وقتی که متوجه
شهر خراسان شده بود با رشید بسنه تسع وثمانین ومایة
ویک راوی او ابو عمرو است هو حفص بن عمر الدوری
النحوی صاحب الیزیدی وراوی دیگر ابو الحارث است
هو اللیث بن خالد البغدادی وفات یافت بسنه اربعین
ومایتین اینست اسامی قراء سبعه بر وجه اختصار وبالله
التوفیق الباب الثانی فی ذکر روایة ایمة المذکورین.

نسب کسائی

فصل در بیان ... بسم الله الرحمن الرحیم

الی النبی صلی الله علیه واله وسلم ائمة نافع پنج اند ابو جعفر
یزید بن القعقاع القاري وابو داود عبد الرحمن بن هر
مز الاعرج وشیبة بن نصاح القاضی وابو عبد الله بن مسلم
بن جندب الهذلی وابو روح یزید بن اوفان واینها قرأ
آنرا روایت میکنند از ابو هریره واز ابن عباس واز عبد الله
بن عیاش بن ابی ربیعة المخزومي واینها روایت میکنند
از ابي بن کعب از رسول صلی الله علیه وسلم وائمه ابن
کثیر سه اند عبد الله بن السائب المخزومی صاحب النبی صلعم
ومجاهد بن جبر ابو الحجاج مولی قیس السائب ودرباس
مولی عبد الله بن عباس وعبد الله بن السائب از
ابی ابن کعب روایت میکند ومجاهد ودرباس از ابن
العباس روایت میکنند وابن عباس از ابي ابن کعب

وزید بن ثابت واینها روایت میکنند از رسول صلعم
وائمه ابو عمرو جماعتی اند از اهل حجاز واهل بصره پس
از اهل مکه مجاهد است سعید بن جبیر وعکرمه بن خالد
وعطا ابن ابی رباح وعبد الله بن کثیر ومحمد بن عبد الرحمن
بن محیصن وحمید بن قیس الاعرج واز اهل مدینه
یزید بن القعقاع القاري ویزید بن رومان وشیبة بن
نصاح واز اهل بصره الحسن بن ابي الحسن البصري ویحیی بن
یعمر وغیر ایشان وایشان روایت میکنند از صحابه که ذ
کر ایشان رفت وغیر ایشان وائمه ابن عامر ابو الدرداء
عویمر بن عامر صاحب النبی صلعم والمغیرة بن ابی شهاب
المخزومي وابو الدرداء نقل میکند از رسول صلعم والمغیرة
نقل میکند از عثمان بن عفان واو از رسول صلعم وائمه

عاصم ابو عبد الرحمن عبد الله بن حبیب السلمی معلوم الحسین رر
والحسنین وابو مریم زر بن حبیش فاما ابو عبد الله الرحمن روایت
میکند از عثمان بن عفان واز علی بن ابی طالب علیه السلم وابی
بن کعب وزید بن ثابت وعبد الله بن مسعود وایشان
نقل میکنند از رسول صم واما زر بن حبیش نقل میکنند
از عثمان بن عفان واز عبد الله بن مسعود وایشان رر
روایت میکنند از رسول صم وایمه حمزه جماعتی اند از ایشان
ابو محمد سلیمان بن مهران الاعمش و محمد بن عبد الله الرحمن
بن ابی لیلی القاضی وحمزه ان بن عین وابو اسحق السبیعی
ومنصور بن المعتمر ومغیره بن مقسم وجعفر بن محمد الصادق
علیه السلم واعمش نقل میکنند از یحیی بن وثاب ویحیی نقل میکنند
از جماعتی از اصحاب ابن مسعود علقمه والاسود وعبید بن رر

نفیسه بدل

نفیسه وزر بن حبیش وابی عبد الرحمن السلمی وغیر ایشان رر
وایشان نقل میکنند از ابن مسعود واز رسول صم وایمه کسایی
حمزه بن حبیب الزیات وعیسی بن عمر الهمدانی و محمد بن ابی
وغیر ایشان از مشایخ کوفیین اما اصل قراة او اعتماد او
بر حمزه است واتصال قرا حمزه پیش ازین بیان کردیم والله
اعلم وبالله التوفیق والاستعان الباب الثالث فی ذکر
الاستعاذه بدانکه نیز در حذاق اهل ادا لفظ استعاذه
چنین است که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بر موافقت رر
کتاب وسنت دلیل از کتاب قوله تعالی فاذا قرات القرآن رر
فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم ودلیل از سنت آنست که
نافع بن جبیر روایت کرد از پدر خود از رسول الله صم که
اعوذ بالله بدین لفظ گفتند بعینه پیش از قرآن پس بر منابعت

في ذكر تعليل الاستعاذة

کتاب و سنت اصح و اشهر چنین است که گفته شد و تعوذ بنزد جمله قرا بلندی باید گفت در افتتاح قران و سرهای جزو و غیر آن و روایت از نافع کرده اند که اعوذ در جملهٔ قرآن نرم خواند و سلیم از حمزه روایت می کنند که در اول فاتحه تعوذ بلند گفتی و انکار نکردی بر انکس که نرم خواندی و نه بر انکس که بلند خواندی و در سایر قرآن نرم گفتی و مذهب خلف انیست که روایت میکنند که حمزه در جمیع قرآن بجهر و اخفا روا داشتی

فی ذکر البسملة

الباب الرابع فی ذکر البسملة بدانکه در بسمله خلافست نزدیک قرا در میان سورتها قالون و ابن کثیر و عاصم و کسائی بسم الله میگویند میان سورها در جملهٔ قرآن مگر در میان سورة انفال و براءة که انجا در ترک بسم الله خلاف نیست و دیگران در میان دو سوره بسم الله نمی گویند حمزه وصل میکنند آخر سورت را

باول

باول سورة دیگر و ورش و ابو عمرو و ابن عامر مخیر اند در وصل کردن سوره با سوره در سکته در میان سورتین بی قطع و اختیار در مذهب ایشان سکته است بی قطع یعنی بی نفس زدن و ورش را روایتی دیگر هست و آن فصل است میان سورتین ببسم الله و این وجه در تیسیر نیست و در شاطبیه گفته است و فیهما خلاف جید واضح الطلا یعنی در بسمله خلافست مر قول حمزه را که آن ورش است و در بعضی شروح نفی آن کرده اند و گفته اند پس ورش را درین که بیان کردیم سه وجه باشد و ابو عمرو و ابن عامر را دو وجه و بعضی از قرا در مذهب ایشان که ترک بسمله میکنند در چهار موضع بسم الله میگویند در میان سورة مدثر و القیامه و در میان سورة الانفطار و التطفیف و در میان سورة والفجر و البلد و در میان سورة والعصر و الهمزة و ایشان نزد این

اختلاف در وصل سورة
وقع بغی سکت ۲
[illegible]

[illegible]

معنی انفس نیست بلکه مستحب داشته اند و خلاف نیست در تسمیه
در اول فاتحه و در اول سورتی که قاری ابتدا ابتداء
کند غیر از سورة براءه و اما ابتداء کردن باوایل اجزا قاری
مخیر است میان گفتن بسم الله و ترک آن بمذهب جمله اقرا
پس انکس که بسم الله میگوید مخیر است میان سه وجه اول
انکه بر آخر سورة وقف کند و بر بسم الله نیز وقف کند و سورة
ابتدا کند دوم انکه آخر سورة را با بسم الله و بسم الله
با اول سورة وصل کند سیوم انکه بر آخر سورة وقف کند
و بسم الله را با اول سورة وصل کند و اختیار در مذهب
اینست اما انکه آخر سورة را با بسم الله وصل کند و بر بسم الله
وقف کند و بسورة ابتدا کند در هیچ مذهب روا نیست الباب
الخامس فی بیان ضم الجمع حمزة علیهم والیهم ولدیهم بضم

بخوانند

میخوانند این سه کلمه را در جمیع قرآن در وقف و وصل و
دیگران بکسر ها ابن کثیر میم جمیع را مضموم میخوانند و وصل
میکنند بواو وقتی که بعد از میم متحرک باشد و یک آیتست که بعد
از میم همزه قطع باشد یا چیزی دیگر همچنانکه علیهم انذرتهم ا
م لم تنذرهم لا یؤمنون و قالوا انا در ان دو وجه است
دورش میم جمیع را مضموم میخوانند و وصل میکند بواو بشرط
انکه بعد از میم جمع همزه قطع باشد چنانکه علیهم ءانذرتهم ام لم
تنذرهم ام لم حمزه و کسائی میم و ها را هر دو مضموم
میخوانند در حال وصل بشرط انکه پیش از ها کسره باشد یا یاء
ساکن و بعد از میم همزه وصل چنانکه علیهم الذلة و بهم الاسباب
و بربهم الله اما در حال وقف میم ساکن باشد و ها مکسور
باتفاق قرا مگر حمزه را در علیهم والیهم ولدیهم چنانکه بیان

کردیم و ابوعمرو بکسر ها و میم خوانده در مثل علیهم الذله و بهم الاسباب
و یریهم الله و دیگران بکسره و ضم میم در حال وصل و اما در
حال وقف میم ساکن کرده و از ان جمله بیان کردیم والله اعلم

فی ذکر ادغام الکبیر

الباب السادس فی ذکر ادغام الکبیر بدانکه ادغام
بر دو قسم است صغیر و کبیر و مراد از صغیر آنست که حرف اول ساکن
بود و دوم متحرک و مراد از ادغام کبیر آنست که هر دو حرف
متحرک باشند و کبیر از ان ابوعمرو است که مخصوص است بذکر
و ادغام در جائی میکند که دو حرف مماثل باشند در لفظ
یا متقارب در مخرج پس ادغام کبیر باز بر دو نوع است متماثلین
و متقاربین متماثلین باز بر دو نوع است متصل و منفصل و متقاربین
نیز بر دو نوع است متصل و منفصل و مراد از متصل آنست
که در یک کلمه باشد و از منفصل آنکه در دو کلمه باشد

ابوعمرو متماثلین متصل را ادغام نمیکند مگر در دو جای اول
در سورة البقره مناسککم دوم در سورت المدثر ما سلککم و در باقی
مواضع اظهار میکند همچنانکه وجباههم و بشرککم و اتحاجو
ننا و مانند آن اما مثلین در دو کلمه اول را در دوم ادغام
میکند فیه هدی و انه هو و من خزی یومئذ و لا یبرح حتی و الشوکة
تکون و مانند آن مگر در سورت لقمان فلا یحزنک کفره که اظهار
میکنند تا اخفا و ادغام با یکدیگر جمع نشوند و جائی که حرف
اول مدغم باشد یعنی مشدد باشد یا منون یا تا خطاب یا تاء
متکلم اظهار میکنند مثال مشدد و احل لکم مس سقر و منون
واسع علیم و ما بود و انصار ربنا و تا خطاب افانت تکره الناس
و تاء متکلم کنت ترابا و مانند آن امام در محلی که حرفی از آخر
کلمه افتاده باشد چنانکه و من یبتغ غیر الاسلام و یخل لکم وان

وان کاذبا دو وجه است بمذهب ابن مجاهد و اصحاب او اظهار
و بمذهب دیگران ادغام و اما یا قوم مالی و یا قوم من ینصرنی نه
ازین جمله و در ادغام ان خلاف نیست و در ان لوط دو وجه
بروایت ابن مجاهد و عامه بغداد یان اظهار است و علت اظهار
قلت حروف میگویند و در ادغام لک کید اختلاف نیست
و بروایت دیگران ادغام و در واو هو خلاف چنانکه الا هو
والملائکة و کان هو و اوتینا العلم و مانند آن ابن مجاهد اظهار
میکند و دیگران ادغام بقیاس نزدیک تر است زیرا که در مثل
ان یاتی یوم و نودی یا موسی خلاف نیست در اعلام و فرق
نیست میان واو ما قبل مضموم و یاء ما قبل مکسور و در ادغام
و هو ولیهم و خذ العفو و امر و مانند آن خلاف نیست اما در سورة
الطلاق واللائی یئسن ادغام نمیکند از برای انکه مذهب او در

اینجا اگر

اینجا آنست که یا را حذف میکند و همزه را بیا ساکنه بدل میکند
واللائی یئسن را حقیقة نی ادغام کند سه علت در یک کلمه
جمع شود حذف و بدل و ادغام پس اظهار البیان تر است
والله اعلم الباب السابع فی ادغام المتقاربین فی کلمة
و کلمتین بدانکه ادغام متقاربین در یک کلمه باشد یا در
دو کلمه چنانکه بیان کردیم ابو عمرو متقاربین را در یک
کلمه ادغام نمیکند مگر قاف در کاف بدو شرط اول انکه
ما قبل قاف متحرک باشد دوم آنکه بعد از کاف میم
جمع مذکر باشد چنانکه خلقکم و رزقکم و مانند آن اما اگر
ما قبل قاف ساکن باشد یا بعد از کاف میم نباشد چنانکه
بورقکم و خلقک اظهار میکنند و اما در طلقکن خلافست
بعض ادغام کرده اند و بعضی نه و ادغام اصح است از برای

[illegible]

ابو عمرو [illegible] کاف [illegible]

نقل جمع و تانیث واما متقاربین در دو کلمه ابو عمرو رح
شانزده حرف را مدغم میکند حا و قاف و کاف و جیم و
و شین و ضاد و سین و دال و تا و ذال و را و لام و نون
و میم و با و ثا و این شانزده حرف را درین کلمات جمع کرده
سنشد حجتک بذل رض قثم این حروف در دیگر حروف
که بیان خواهیم او علیهم مدغم شود بشرط آنکه منون نباشد یا مشدد
یا تا خطاب یا مجزوم مثال هر یک ولا نغیر لقد الحق کمن لم
خلقت طینا لم یؤت سعة و مجزوم ازین قسم جز این یک
لفظ در قرآن نیست اما حا در عین ادغام میکند فقط در سوره
آل عمران فمن زحزح عن النار و جز این ادغام نمیکند چنانکه
وما فوق علی الغیب و مانند آن و قاف در کاف ادغام میکند
بشرط آنکه ماقبلش متحرک باشد چنانکه خلق کل شیء و مانند

آن که اگر ماقبلش ساکن باشد ادغام نکند چنانکه و فوق کل
وکاف در قاف ادغام میکند بشرط آنکه ماقبلش متحرک باشد
چنانکه در یک قدیرا و مانند آن که اگر ماقبلش ساکن باشد
ادغام نکند چنانکه ولا یحزنک قولهم و ترکوک قائما و جیم در
در شین ادغام میکند در اخرج شطأه فقط و در تا ادغام
در ذی المعارج تعرج لا غیر و شین در سین ادغام میکند در
در الی ذی العرش سبیلا و ضاد در شین ادغام میکند در
لبعض شأنهم و سین در زا ادغام میکند در و اذا النفوس
زوجت لا غیر و در شین ادغام میکند اگر الرأس شیبا و درین
لفظ او را دو وجه است اما دال اگر ماقبلش متحرک باشد در
در ده حرف ادغام میکند در تا در المساجد تلک لا غیر و در
ذال در القلائد ذلک لا غیر و در سین در عدد سنین لا غیر

و در شین در شهد شاید در یوسف و احقاف لا غیرهما و در
صاد و در نفقد صواع الملک فی مقعد صدق لا غیرهما اما اگر
ماقبل دال ساکن باشد و دال مکسور یا مضموم در نه حرف ادغام
میکند در تا در من الصید تنال و تکاد تمیز لا غیرهما و در ذال
چنانکه من بعد ذلک و المرفود ذلک و مانند آن و در ثا در یرد
ثواب من یرید لا غیرهما و در ظا در یرید ظلما در آل عمران
و در غافر و در من بعد ظلمه در مائده لا غیر و در زا در ترید زینة
و یکاد زیتها لا غیر و در شین در فی الاصفاد سرابیلهم و در
کید بما حر و یکاد سنا برقه لا غیر و در صاد و در فی المهد صبیا
و من بعد صلوة العشاء لا غیر و در ضاد و در قوله تعالی من بعد
ضراء در یونس و در فصلت و من بعد ضعف در صورة الروم لا غیر
و در جیم و در داود جالوت و دار الخلد جزاء لا غیر و در

حائزا

حین دوم دو وجه است و اگر ماقبل دال ساکن باشد و دال مفتوح
ادغام نمیکند مگر در تا از جهت آنکه ایشان از یک مخرج‌اند چنانکه
کادت تزیغ و بعد توکیدها لا غیر اما قاری ادغام میکند و در ده حرف
بشرط آنکه اسم مخاطب نباشد در طا چنانکه و اقم الصلوة
طرفی النهار و الصالحات طوبی و مانند آن و ذال در عذاب
الآخرة ذلک و الذاریات ذروا و مانند آن اما در ولتات
طائفة و آت ذا القربی دو وجه است و در تا چنانکه بالبینات
ثم و مانند آن اما در اتوا الزکوة ثم و حملوا التوریة ثم دو وجه است
بمذهب ابن مجاهد اظهار است از برای خفت فتحه و در ظا در
الملائکة ظالمی در النساء در النحل لا غیر و در ضاد و در و العاد
یات ضبحا لا غیر و در شین در آن زلزلة تمة شی عظیم و در
اربعة شهداء در هر دو موضع در سورة النور اما لقد جئت

شیئا فریا دو وجه هست ادغام از برای وصف قوت کسره
واظهار از برای آنکه خفت دو وجا مهلت بانکه محذوفست
و تاء خطاب هست و در اظهار لقد جئت شیئا امرا و لقد جئت
شیئا نکرا خلافی نیست و در جیم چنانکه الصالحات جناح و مائة
جلدة و مانند آن و در سین چنانکه الصالحات سندخلهم
بالساعة سعیرا و مانند آن و در صاد و الصافات صفا فا
فالمغیرات صبحا لا غیر و در زا و بالاخرة زینا فالزاجرات
زجرا الی الجنة زمرا لا غیر و در ذال را ادغام میکند در سین
در فاتخذ سبیله و در هر دو موضع در الکهف و در صاد
در ما اتخذ صاحبة لا غیر و تا را ادغام میکند در پنج حرف
در ذال در الحرث ذلک لا غیر و در تا در حیث تؤمرون
و الحدیث تعجبون لا غیر و در شین چنانکه حیث شئتم

وحیث شئتما هر جاکه باید و در ذی ثلث شعب و در سین
چنانکه ورث سلیمان و من حیث سکنتم و مانند آن
و در ضاد در حدیث ضیف لا غیر و را را در لام ادغام
میکند چنانکه سخر لنا و کتاب الفجار لفی و المصیر لا یکلف
الله و مانند آن اما اگر مفتوح باشد و ما قبلش ساکن اظهار
میکند چنانکه و الحمیر لترکبوها و ان الفجار لفی جحیم و مانند آن
و اماله باقی باشد در ادغام چنانکه کتاب الفجار لفی و عذاب
النار ربنا و مانند آن از برای آنکه ادغام عارضی است
اما لام را در را ادغام میکند چنانکه بل ربک و بل ربکم
و یقول ربنا و مانند آن اما اگر مفتوح باشد و ما قبلش
ساکن ادغام نکند چنانکه رسول ربهم بکم و قال ربک
و قال ربکم و قال ربنا و قال رجلان و مانند آن که اد

ادغام میکنندی خلاف از برای قوت مد و لین و نون
در را و لام ادغام میکند بشرط آنکه ما قبلش متحرک باشد چنانکه
زین للناس و اذتاذن ربکم و مانند آن و اگر ما قبلش ساکن
باشد ادغام نکند چنانکه سبلین لک و یا ذن بربهم و مانند
آن مگر در نحن له و نحن لک و مالنحن لنا که ادغام میکند هر جا که
باید و اما میم را اخفا میکند نیز و با شرط آنکه ما قبلش متحرک باشد
چنانکه اعلم بالشاکرین و یحکم به و مانند آن اگر ما قبلش ساکن
باشد اخفا نکند چنانکه ابراهیم بنیه الشهر الحرام بالشهر الحرام
و مانند آن و با ادغام میکند در میم در یعذب من یشاء هر جا
که بیاید لا غیر اینست اصول ادغام که بیان کرده شد آنجا که
قیاس وار دست قیاس می کند و ابو عمرو الدانی رحمة الله
علیه میگوید که آنچه ابو عمرو بن العلا ادغام میکند از حروف

متحرک بر مذهب ابن مجاهد و اصحاب او هزار و دویست و هفتاد
و سه وجهست و بر آنچه ما خوانده ایم هزار و سیصد و پنج هست آنچه
دران خلاف نیست سه و دو وجه موضع هست والله اعلم
فصل بدانکه یحیی بن المبارک الیزیدی که دوری و سوسی
قراءت را نقل از و میکنند و او از ابو عمرو روایت میکند میگوید
که ابو عمرو ادغام میکند در مثلین و متقاربین در مرفوع
و مکسور بروم و اشمام در روم اولی تر هست از برای بیان
حرکت در و زیادت تر هست مگر با در با و میم در میم و میم در با و
و با در میم چنانکه یعذب به و یعذب من و الرحیم ملک و یعلم
بینهم از برای آنکه از جهت انطباق شفتین روم و اشمام
متعذر هست و در شاطبیه گفته هست هر جای که ما قبل آن حرف
مدغم ساکن صحیح باشد در وی دشوار است و نزدیک حذاق اهل

قرات و نحویان اخفاست نه ادغام و همچنین است قول ابن
مجاهد و غیره و بعض ادغام است زیرا که اخفا بمنزله حرکت است
در عربیت چنانکه خذ العفو وامر و من یبتغ غیر و دار الخلد
جزاء و فی المهد صبیا و مانند آن و آنجا که ماقبل حرف مدغم حرف
مد و لین باشد ادغام محض می شود چنانکه فیه هدی و یقول
ربنا و قال لهم و من قوم قومی و کیف فعل والله اعلم الباب

حروف مد و لین

ذکر هاء الکنایة

الثامن فی ذکر هاء الکنایة بدانکه ابن کثیر ها ضمیر واحد مذکر
چون مضموم باشد و ماقبل ساکن وصل میکند بواو چنانکه
عقلوه و شروه و منه و عنه و مانند و چون ها ضمیر مکسور باشد
و ماقبلش ساکن وصل میکند بیا چنانکه فیهی و ابیهی و اجنبی
والیهی و مانند و حفص با او موافق است در فیهی مهانا فقط
در حال وقف آن واو و یا را حذف میکند از برای آنکه زیاده است

اما اگر

اما اگر بعد از ها ضمیر ساکن واقع شود وصل نکند بواو و یا چون
دیگران چنانکه یعلمه الله و ایه الله و مانند آن مگر در مذهب
بزی که میخواند عنه تلهی موصول بواو بامد و تشدید تا و جمله
قرا ها ضمیر که ماقبل او متحرک بود و مابعد او نیز متحرک اگر مضموم
وصل کنند بواو و اگر مکسور باشد وصل کنند بیا چنانکه له و به و ما
و مانند آن الباب التاسع فی ذکر المد و القصر بدانکه هر جاکه
حرف مد و لین بیاید یعنی الف با واو با یا و ماقبل ایشان را حرکتی
بود که اخت ایشان و بعد از حرف مد همزه بیاید اگر در
وسط کلمه یا در آخر کلمه باشد و آنجا مد باید کرد چنانکه اولئک
و هاوم و جاء و شاء و جیء و شیء و سوء و قروء و مانند آن
و اخت الف فتحه و اخت واو ضمه و اخت یا کسره و اگر این قاعده
در یک کلمه باشد متصل گویند و در مد وی خلاف نیست و آنکه

ذکر المد و القصر

بیان حروف مد و لین

در دو کلمه باشد منفصل گویند چنانکه بما انزل و فی اٰبائنا
وقوا انفسکم و مانند آن و در مدوی خلافست و در طهولاء مد
مدها آن از منفصل است و مد آنها که در مد منفصل قصر میکنند
ابن کثیر و ابو جعفر و یعقوب و قالون و سوسی و قالون علی
خلاف و نیز خلاف کرده اند و حفص والاصبهانی عن ورش و جمهور
در قصر در تیر و نشو از متصل و یا ایها از منفصل است و آنچه بدین
مانند ابن کثیر و سوسی منفصل مد نمیکنند و قالون و دوری را دو
وجه است مد و قصر و در تیسیر دوری را یک وجه آورده است و آن
مد است و دیگران را در منفصل مد است اما کوتاه تر است از مد یعنی
مد منفصل کوتاه تر از مد منفصل متصل و در تیسیر در مقدار مد قرار
خلافست در متصل و منفصل ورش و حمزه از همه قرا امد و راز تر
میکنند و از ایشان کمتر عاصم میکند و از و کمتر ابن عامر و کسائی

در اختلاف [illegible] متصل و منفصل

[illegible]

واز ایشان

و از ایشان کمتر ابو عمرو بر طریق اهل عراق و قولون بر طریقه
ابن نشیط بر دو مهی و این که بیان کردیم بر تقریب
باشد نه بر تحدید نی افراط و تفریط بر مقدار مذهب میانه
در روان خوانی و آهسته خوانی فصل بدانکه ورش
هر همزه که ما بعد وی حرف مد و لین باشد و ساکن و حرکت
همزه مشبع باشد چنانکه آدم و آخر و اوتی و ایمان تا
و یستهزءون و مانند آن و مشایخ مصر روایت میکنند از ابو
یعقوب از ورش که او زیادت میکند در تمکین حرفی مد زیاد
مد متوسط بر مقدار تحقیق این روایت تیسیر است و در شاطبیه
از ورش روایت میکنند مدی مطول و مدی متوسط و قصر
همچون دیگران را و همچنین بیان کنند که اگر همزه را تغییر کرده
باشند بحذف بعد از نقل یا به بدل کنند یا به تسهیل هم مد میکنند

[illegible] الف مد [illegible] و حمزه [illegible] منفصل [illegible] عاصم [illegible] ورش و حمزه [illegible] و حمزه [illegible] عاصم [illegible]

مثال نقل مع الحذف للایمان نقل میکنند حرکت همزه را
بالام و همزه را حذف میکنند و بیان نقل بجای خود بیاید
و مثال بدل هولا ام باحد همزه الف را بدل میکنند بیاو
مثال تسهیل جاء آل لوط و مانند آن و بیان بدل و تسهیل
بجای خود بیاید اما در اسرائیل همزه نمی کشند بخلاف قیاس هم
خود از برای انکه غالب اسرائیل آنست که بعد از نبی می باشد
یعنی اسرائیل تا اجتماع مدات نشود و دیگر همزه که بعد از ساکن
صحیح واقع شود نیکشند چنانکه قرآنا و مسئولا والقرآن والظمان
اما اگر ما قبل آن همزه حرف مد باشد هر دو مد میکشند چنانکه باؤ
و جاؤ و النبیین از برای انکه مد که پیش از همزه است قائم مقام
حرکت است اگر ابتدا بهمزه وصل کند نیکشند چنانکه ائت بقرآن
و ائذن لی و اولمن و مانند آن بعضی روایت کرده اند از ورش

همزه هولا آدرا

یؤاخذکم هر جا که باید مد نمی کشد و الان در دو موضع در یونس
مد نمی کشند و همچنین در عادا الاولی پس درین جمله که بیان
کردیم از مدات از ورش سه وجه آمده است مدی مطول و مدی
متوسط و قصر همچون دیگران و از یواخذکم والان و عادا
الاولی تا آخر باب در تیسیر نیامده است و در آن جمله که بیان
کردیم در تیسیر مد متوسط آمده است اما بعد جائی که یکی از
حروف مد و لین بیاید و بعد از وی مشدد یا باشد نیز وجه
قرار است چنانکه و الضالین و اتحاجون و دابة و مانند آن
و اما انجا که در وقف دو ساکن رسند چنانکه الرحیم و نستعین
و یؤمنون و مانند آن همه قرار مده است و ایشان را در ان
سه وجه است طول و بسط و قصر و طول از برای حصول التقاء
ساکنین و قصر از برای انکه سکون دوم عارضی است و وسط

از برای انکه مراعات طرفین واما در حروف تهجی در اوائل
سور جهت التقاء ساکنین مد میکشند باتفاق چنانکه لام میم
نون کاف سین وقاف صاد و در اسم الله چون نقل
حرکت کنند از همزه را حذف کنند وهمچنین در الم حسب القراءة
ورش که نقل میکند حرکت همزه با میم وهمزه را حذف میکند
دو وجه روا باشد طول وقصر ومد اقیس است از برای انکه
التقاء ساکنین لازم است وبعضی مد الم مد لام زیادت کنند از
مد میم از جهت انکه بعد از وی مشدد است ودر عین دو وجه است
طول ووسط همه قراء را وطول افضل است ودر مثل طها مد نیست
غیر از مد اشباع واما مد جاکه واو یا ساکن باشند وما قبل ایشان
فتحه وبعد از ایشان همزه ودر یک کلمه باشند اگر در وسط
کلمه باشند ورش را دران مد دو وجه است طول ووسط

چنانکه

چنانکه سوءة وکهیئة ومانند آن ودیگران را قصر است واگر در
آخر کلمه باشند شیء والسوء ورش را در حالت وقف ووصل
دو وجه است طول ووسط اگر وقف بسکون کنند واگر بروم
از برای اعتبار همزه ودیگران را در حال وصل قصر است ودر
ودر حال وقف بسکون سه وجه است طول ووسط وقصر ودر
روم
حال روم قصر واگر بعد از واو ویا غیر همزه بود چنانکه ریب
الغیر وفلا فوت وخوف ومیت واحد الحسنین ومانند ان ورش را ودر
سه وجه است در حالت وقف بسکون طول ووسط وقصر
اظهر است از برای زوال موجب مد ودر واو سوءاتکم ورش را
دو وجه است مد وقصر اما دو مد جمع نشود که مقتضی مد اول
ضعیف است که فتحه است قبل از واو ودر شرح ابو شامه
گفته است که در مثل بیت وخوف همه قراء سه وجه است طول

و وسط و قصر و در ان نظر است و در المؤودة و موئلا قصر است
بلا خلاف و ورش درین ده لفظ خلاف اصل خود میکند
از برای انکه واو اصل متحرک بوده است و سکون او عارضی
والعارض لا یعتد به و از انجا که بیان سوره دکیه است تا اخر
باب در وی نیست از یادت قصه است الباب العاشر فی ذکر الهمزتین
من کلمة بدانکه دو همزه چون در یک کلمه باشد از سه
حالت بیرون نیست یا هر دو همزه مفتوح باشد یا همزه
اول مفتوح دوم مکسور یا اول مفتوح دوم مضموم مثال
انکه هر دو مفتوح باشند اندر تنهم سجد و مانند ان نافع
و ابن کثیر و ابو عمرو و هشام همزه دوم را بتسهیل میخوانند
و تسهیل و تلیین ان باشد که همزه را چنان نرم کوید که نه
همزه باشد قوی از مخرج خودش و نه الف و نه واو

فی ذکر الهمزتین من کلمة

تعریف تسهیل و تلیین

ونه یا یعنی اکر مفتوح باشد میان همزه و الف کوید و اکر مضموم
باشد میان همزه و واو بود و اکر مکسور است میان همزه و یا
کوید و این را بلفظ استاد نتوان دانست در کتابت بباید
دانست و از ین ایمه که ذکر ایشان رفت ورش را دو وجه است
بروایت اهل مصر انست که بدل میکند همزه دوم را بالف محض
و میکویند اندر تنهم مکر در الهتنا و امنتم و مانند ان و بروایت
اهل بغداد تسهیل همچون ابن کثیر و قیاس تسهیل است قالون
و ابو عمرو و هشام در میان دو همزه الف در ارند با انکه
همزه دوم را بتسهیل میخوانند بغیر از الهتنا و مانند ان که
که در ان تسهیل کنند ادخال الف اما در شاطبیه همچون ابن
کثیر که او ادخال الف نمیکند هشام را دو وجه اورده است
در شاطبیه تسهیل و تحقیق هر دو را با دخال ابن کثیر بتسهیل

همچون ابن کثیر و ورش و قالون
الف نمی نهند

[illegible]

ثانی میخوانند بی ادخال الف و دیگران جز و همزه را بتحقیق
خوانند بی تسهیل و بی ادخال الف و مثال آنکه اول مفتوح
باشد و دوم مکسور ایذ کنا ءاله ؤ اِنّ النا و مانند آن نافع
وابن کثیر و ابو عمرو همزه را بتسهیل میخوانند و از ایشان قالون
و ابو عمرو و در میان دو همزه الف در آورند با آنکه ثانی را
بتسهیل گویند چنانکه گفته شد و دیگران بتحقیق هر دو همزه
خوانند و از ایشان هشام همزه دوم را نیز بتحقیق میخواند
با ادخال الف در میان دو همزه و او را در ادخال الف
اینجا دو وجه است مگر در هفت موضع که او را در آن
یک وجه بیش نیست و آن ادخال الف است با تحقیق ثانی
در سورة الاعراف ائنکم و ائن لنا لاجرا و دوم مریم اذا ما
مت و در شعرا ائن لنا لاجرا و در الصافات ائنک لمن

مثال اول

مگر در هفت
موضع که

المصد

المصدقین و ائفکا و در و فصلت ائنکم و او را دو وجه است
در تسهیل ثانی بروایت صاحب شاطبی و در تیسیر تسهیل آورده
فقط اما آنکه همزه اول مفتوح باشد و دوم مضموم و آن
در سه موضع است در آل عمران قل ءؤنبئکم و در ص ءانزل
و در القمر ءالقی و در قرائت نافع اؤشهدوا از یادت میشود
و در زخرف از برای آنکه او بخواند و همزه میخوانند ثانی را
تلیین میکنند پس در آن سه موضع نافع و ابن کثیر و ابو عمرو
همزه دوم را بتسهیل میخوانند و قالون ادخال الف
زیاده میکند و خلاف میان تیسیر و شاطبیه هشام و ابو عمرو
راست شاطبیه ابو عمرو را دو وجه است در ادخال الف
در هر سه موضع یعنی در ءؤنبئکم و ءانزل و ءالقی و در تسهیل
ثانی خلاف ندارد و در تیسیر یک وجه است تسهیل ثانی

نی ادخال الف و این وجه اشهر است از وجه اول و هشام را
در شاطبیه در آل عمران دو وجه است در ادخال الف اما در تحقیق
ثانی خلاف ندارد و در صاد و القمر سه وجه است اول تحقیق
همزتین بی ادخال الف دوم تحقیق همزتین با دخال الف
سیوم تسهیل ثانی با دخال الف و در تیسیر هشام را در آل
عمران دو وجه است چنانکه در شاطبیه اما در ص و القمر دو وجه است
پیش نیست تحقیق همزتین با دخال الف و تسهیل ثانی
با دخال الف و اما تحقیق همزتین بی ادخال الف پیدا و در ده است
و این موضع در شاطبیه از مشکلات است اما آنجا همزه استفهام
در سر الف لام تعریف می رود و آن شش موضع است متفق
علیه و یک موضع مختلف فیه دو موضع در سورة الانعام
آلذکرین و در یونس دو موضع الآن و هم در یونس آلله اذن

از مشکلات است

لکم

لکم و در نمل آلله خیر و در یونس الآن الله بمذهب ابو عمرو
و همه قراء در ان جمله دو وجه است ابدال ثانی بالف با مد
و تسهیل ثانی بی مد و بدل اول است نزدیک ایمه مگر نافع را
در الآن در دو موضع در یونس که آنجا نقل حرکت می کنند
از همزه بلام و همزه را حذف میکنند و الله اعلم بالصواب
فی ذکر الهمزتین من کلمتین بدان که دو همزه در دو کلمه یا
هر دو همزه مفتوح باشند یا مضموم یا مکسور یا آنکه مختلف
باشند در حرکات ایشان مثال آنکه هر دو مکسور باشند هؤ
لاء ان کنتم و من النساء الا و مانند آن ورش و قنبل دوم
مانند یاء ساکن بخوانند و از ورش روایتی دیگر که دوم
یا مکسور میخوانند در دو موضع در البقرة هؤلاء ان کنتم
و در نور علی البغاء ان اردن و قالون و بزی همزه

هر دو مکسور باشند

[illegible]

هر دو مفتوح باشند

اول را مانند یای مکسور میخوانند و ابوعمرو و حمزه اول را یگا
نند از دو دیگران هر دو را بتحقیق می خوانند اما آنکه هر دو
مفتوح باشند چنانکه جاء اجلهم و مانند ان ورش و قنبل
دوم را مانند مدی میخوانند و در شاطبی قنبل را وجهی دیگر
آورده است و آن از برای اینست که اجتماع الفین شود میشود
و بضرورت یکی را حذف باید کرد و قالون و بزی و ابو
عمرو و حمزه اول را می اندازند و دیگران بتحقیق هر دو میخوانند

هر دو مضموم باشند

و آنکه هر دو مضموم باشند اولیاء اولئک در احقاف و همین
یک موضع بیش نیست ورش و قنبل دوم را مانند واو
ساکن میخوانند و قالون و بزی اول را مانند واوی
مضموم میخوانند و ابوعمرو و اول را می اندازند و دیگران
هر دو همزه را بتحقیق میخوانند اما آنکس که دو همزه اول را

وجه دوم قصر

نوع اول هر دو متفق نوع دوم

حذف میکنند یا تلیین او را دو وجه باشد مد و قصر اما قصر
از برای آنکه همزه معدوم شد لفظا و مد از برای آنکه
معدوم نیست و منوی و مد اول است اما اگر دو همزه را
حرکت مختلف باشد چنانکه شهداء اذا حضر و جاء امة
والسفهاء الا و من یشاء الی و من السماء او کما
و مانند آن پس مجموع متفقین و مختلفین هشت نوع است
نوع اول هر دو مفتوح نوع دویم هر دو مکسور نوع سیوم
هر دو مضموم نوع چهارم اول مفتوح نوع ششم پنجم اول
مکسور دوم مفتوح نوع ششم اول مضموم دوم مفتوح
نوع هفتم اول مضموم دوم مکسور نوع هشتم اول مفتوح دوم
مکسور مضموم اما آنکه اول مکسور و دوم مضموم باشد در قرآن
نیاید و از روی قسمت بایستی که نه بودی همزه مکسور که بعد از و

همزه مضموم باشد در قرآن نیست نافع و ابن کثیر و ابو عمرو
درین جمله همزه را بتسهیل میخوانند و دیگران هر دو را بتحقیق
میخوانند و تسهیل از آن دو همزه درین باب در حالت وصل
باشد تا حکم آن چون حکم یک کلمه شود و حکم تسهیل درین
هر دو باب آنست که میان همزه گویند و میان آن حرف
که حرکتش اخت او باشد مگر آنکه همزه ثانیه مفتوح باشد
و ما قبلش مکسور یا مضموم که اگر مکسور باشد بیا بدل کنند
چنانکه من الماء [illegible] و اگر مضموم باشد بواو بدل کنند
چنانکه السفهاء ولا و در آنچه همزه دوم مکسور باشد
و ما قبلش مضموم دو وجه است چنانکه یشاء الی یک وجه
آنست که بدل کنند بواو و وجه دیگر آنست که میان همزه
و یا گویند و اول مذهب قراست و آن نقل است دوم

حکم بدل کردن همزه با حرکت ما قبلش

مذهب

مذهب نحویان و بقیاس نزدیک ترست و در شرح
شاطبیه وجه ثالث آورده اند و آن آنست که همزه دوم را
بین الهمزه و الواو خوانند الباب الثانی عشر فی ذکر الهمزه المفرد
بدانکه ورش همزه که فاء فعل باشد و ساکن بدل میکند
بجنس حرکت ما قبل چنانکه یأخذ و یأکلوا و لقاءنات و المؤ
منون و یؤثرون و الملک ائتونی و الذی اؤتمن اما اگر
فاء فعل باشد متحرک بدل کند بواو بشرط آنکه همزه مفتو
ح باشد و ما قبلش مضموم چنانکه یؤده و مؤجلا و المؤلفة
و لا تؤاخذنا و مانند آن و ورش استثنا میکند از همزه ساکنه لفظ
تؤویه و تؤوی و مأوی و مأویهم و هرچه از ابواب مشتق است
و استثنا میکند از همزه متحرکه که بدل نمیکند مثل یؤده و مآبا
و ما تأخر و مانند آن و هرچه صورت آن در مصحف امام بالف

[illegible]

[illegible]

بیان همزه مفرده عند الورش

نو بشرهم و دیگران درین جمله بتحقیق میخوانند مگر ابو عمرو در همزه
و در همزه ساکن ه مطلقا یعنی خواه که فا فعل و خواه عین
فعل باشد و خواه لام فعل و بیان آن بیان **فصل**
بدانکه ورش همزه که فا فعل باشد بدل میکند مگر در بیش
وبیسها والبیر والذیب ولیلا در همه قران کسیایی موافق است
با او در ذیب تنها و دیگران بتحقیق میخوانند و درین جمله که بیان
کردیم والله اعلم **الباب الثالث عشر** فی نقل حرکت الهمزة
الی الساکن ما قبلها بدانکه ورش نقل حرکت میکند از همزه
بما قبل و همزه را می اندازد بشرط آنکه ما قبل همزه ساکن باشد
و آن ساکن آخر کلمه باشد و حرف مد ولین نباشد یعنی ما قبل
ایشان اخت ایشان باشد چنانکه قالوا آمنا و فی انفسکم
و مانند آن و باید که همزه اول کلمه دیگر باشد و آن سه نوع است

در قرآن اول آنکه ساکن تنوین باشد چنانکه من شیء
الا و کفوا احد مبین عبد احد و مانند آن دوم آنکه لام تعریف
باشد چنانکه الارض والآخرة والاولی و این آنکه چه در کتابت
متصل است اما الف لام خود کلمه است زیرا که بنفس خود
معنی دارد و سیوم آنکه دیگر حروف تهجی باشد چنانکه
من آمن و قد افلح والم احسب و خلوا الی شیاطینهم و ذواتی
اکل و مانند آن و درین جمله که بیان کردیم در شاطبیه همزه را
در حال وقف همچون دو وجه است نقل مع الحذف همچون
ورش دوم روایت است نقل با حذف بر قیاس سطر و
و قطع و این اصح است و در ردا یصدقنی نافع بنقل میخواند
قالون در یونس الان بنقل میخواند اب طرد اللعاب
الباب الرابع عشر چون ورش فی ترک الهمزة فی مذهب

بیان تحقیق همزه

امی عمرو بدانکه ابو عمرو چون در نماز قرآن خواندی بلا درا[غام]
کردی قرآن ت را یا با دغام خواندی تحقیق همزهٔ ساکن
کردی چنانکه بیان کنیم و در قصیده شاطبیه روایت تحقیق
همزه را از سوسی کرده است و در شروح بیان کرده اند
که تحقیق همزه از ان ابو عمرو است اما از سوسی اشتهار و ا
نتشار عظیم یافته بدان سبب ذکر کرده پس بدانکه ابو عمرو
و هر همزه که ساکن باشد بدل سکیند بحروف مد و لین
بحرکت ماقبل خواه فاء فعل خواه عین فعل خواه لام فعل
چون یؤمنون و کذأب دأب و کیف حیث شئتما فاداذا الحی
ئتم فاذا راتم و مانند ان مگر در پنج حالت اول انکه سکون
همزه علامت جزم بود دوم انکه سکون او علامت بنا باشد
سیوم انکه همزه اخف باشد از تسهیل چهارم انکه تسهیل

ملتبس کردد بلغتی دیگر پنجم انکه از لغتی بلغتی دیگر رود
اما انکه سکون همزه علامت جزم باشد نوزده موضع است
تسؤسه موضعست اول در آل عمران حسنة تسؤهم دوم مثل
ان در توبه سیوم در المایده ان تبد لکم تسؤکم و ننشأ سه
جاست در شعرا ان نشأ ننزل و در سبا ان نشأ نخسف و در یس
ان نشأ نغرقهم و یشاء ده موضعست در النسا ان یشأ یذهبکم
و در انعام سه موضعست من یشا الله یضلله و من یشأ یجعله
و ان یشأ یذهبکم و یستخلف و در ابراهیم ان یشأ یذهبکم و یات
و در بنی اسرائیل ان یشأ یرحمکم او ان یشأ یعذبکم و در فا
طر ان یشأ یذهبکم و یات و در شوری دو موضعست ان
یشأ یسکن الریح فان یشأ الله یختم و در الکهف و بنی لکم
و در البقره او ننسأها و در النجم ام لم ینبأ اما انکه سکون همزه

ان یشأ یذهبکم و ان یشأ ... و در ... دو موضعست ان یشأ ...

علامت نباشد یازده موضعست در البقرة انبیهم با سمایهم
وارجیه دو موضعست یکی در اعراف و دیگر در شعرا و در الکهف
وهیی لنا من امرنا واقرأ ها سه موضعست اقرأ کتابک در سبحان
واقرا باسم ربک واقرأ وربک الاکرم در سورة العلق
ونبی چهار موضعست در یوسف بنا تنا باویله و در الحجر نبی عبادی
ونبیهم نحوم ضیف ابراهیم و در القمر ونبیهم ان الما اما آنکه بهمزه
اخف باشد از تسهیل توؤی الیک وفصیلته التی تؤویه
اما آنکه تسهیلش بمتعلق ملتبس کرده اند بمعنی دیگر اثاثا ورئیا
بمعنی ملتبس میشود اما آنکه از فصیلة نفی بمعنی دیگر رود
موصده در سورة البلد والهمزة از صدت مشتق است
نه از او صدت ودر شاطبیه گفته است بارئکم که در دو موضع
در ان دو وجه است باسکان همزه از برای آنکه سکون اعراب

ستون... همزه را نخفف... بمعنی دیگر... نفی دیگر رود

وبیاء ساکن واین وجه درتیسیر نیامده است وباسکان همزه
اول است خلاف درسی وپنج موضعست بجز از دو لفظ بارئکم
پس درین جمله تحقیق همزه مجوزاند ابو بکر در لؤلؤ
با ابو عمرو موافق است والله اعلم بالصواب الباب الخامس
العشر فی السکوت علی الساکن قبل الهمزة فی مذهب
حمزة بدانکه خلف در حال وصل در همزه که ما قبلش
ساکن آخر کلمه باشد وحرف مد نباشد بان شرطها که در مذهب
ورش بیان کردیم چنانکه من امن اهل الکتاب علیهم الذرتهم
بنی آدم حامیة الهکم من شیء اذا الارض الآخرة ومانند آن
بران ساکن سکتهٔ لطیفه می کند قطع از برای آن بیان
همزه اما اگر ان ساکن با همزه دریک کلمه باشد بر ساکن سکته
نمی کند مگر دریک اصل قطر دو آن شیء وبشای فقط است

فی السکوت علی الساکن قبل الهمزة فی مذهب حمزة

واز خلف روایتی دیگر هست وآن آنست که سکت میکنند
بر لام تعریف درین موضع ردزم و باشمام جایز بود و در شاطبی
گفته هست که اگر آن ساکن که ماقبل همزه هست یا باشد یا واو
و زایده نباشد و اصلی باشد چنانکه بالسوء و کهیئة و شیء
و شیاء آنچه بدین ماند بعضی همزه را بواو و یا بدل میکنند چنانکه
بالسو و کهیة و شی و شیا قیاس بر زاید اما ان ساکن که ماقبل
همزه بود الف باشد خواه آن الف مبدل باشد از حرف
اصلی یا نه زاید و آن که بعده از الف باشد بهر حرکت که
باشد بالف بدل کنید تا والف همزه جمع شود و مدی مطول
بکشد یا مدی متوسط یا قصر کنند زیرا که جمع بین الساکنین در
وقف روا باشد چنانک در باب مد و قصر در وقف باسکان
و اشمام بیان کردیم و مد اول هست و نص از حمزه بدان وارد گشته

در وقف جمع بین الساکنین روا باشد ۲

وبعضی

وبعضی ازان دو الف اول را بندازند و مد کنند و بعضی
دوم را بندازند و مد کنند یا الف محذوف را در نیت دارند
و مد کنند بمقدار الف اصلی و الف مبدل از همزه زیرا که آنچه حذف
او عارضی هست بقای مقدر و منوی باشد چنانکه من السماء والبقاء
ومن ماء وسواء و اذا جاء و افاء بضرورت روم باید که در عزیمت
روم در مفتوح جایز داشته اند و چون مضموم باشد بین
الهمزه والواو گویند چنانکه یشاءُ و صفوأ و چون مکسور باشد
بین الهمزه والیاء چنانکه من النساء و من ماء و مانند آن و این
تسهیل در تیسیر نیاورده هست حاصل نیست که هشام و حمزه را
در همزه که در طرف بود و ما قبلش الف باشد بدل کنند
یا تسهیل اگر بدل کنند بهر حرکت که هست هیچ وجه هست
چنانکه گفتیم اما ملفوظ سه وجه بیش نباشد و اگر تسهیل

روم در مفتوح در همیت جایز داشته اند

کند اگر مفتوح باشد دران روم باشد بضرورت چنانکه گفته
شد چهار وجه باشد ملفوظ طول و وسط و قصر و روم و اگر
و اگر مکسور باشد هم چهار وجه باشد آن سه وجه که گفتیم و سه
اشمام شاذ است پس مجموع آنکه در عبارت توان آورد در سه
مثل افاء و جاء چهار وجه باشد و در مثل من السماء و من السماء
و میان همچنین بدل چهار وجه باشد و در مثل سواء و الصفت سه
وجه است **فصل** بدانکه حمزه تنهای شود و در تسهیل همزه
که در میان طول توسط و قصر و با هر کدام اشمام و روم قبل سه
تسعین کلمه واقع شود و آن بر دو حالت بود یا متحرک باشد
یا ساکن پس اگر همزه ساکن باشد و ما قبلش مضموم بود در
بدل کنند بواو چنانکه المومنون و یومنون و فرعون لو تونی
و اگر ما قبلش مکسور باشد بدل کنند بیا چنانکه بیس و الذیب

طول و وسط و قصر و روم

سه وجه شاذ است

در صفراء هفت وجه باشد

والذی

والذی اوتمن و اگر ما قبلش مفتوح باشد بدل کنند بالف ء
چنانکه یاکلون و کداب و لقاءنا ات و مانند آن و در رءیا
و رءیا و تووی بعضی ادغام کرده اند نظر بر اتباع خط امام
که در مصحف اما همزه درین مواضع صورت نبوده است و بعضی
اظهار کرده اند زیرا که بدل عارضی است و در انبیهم و نبیهم
بعد از بدل همزه ها را بکسر بخوانند و بعضی بضم و هر دو صحیح
اما اگر همزه در وسط کلمه و متحرک باشد از دو حالت خالی نیست
ما قبلش متحرک یا ساکن باشد اگر ما قبلش ساکن و اصلی باشد
نقل حرکت میکنند از همزه بما قبل و همزه را حذف میکنند
چنانکه شیئا و خطا و کهیئة و سل و القران و مسولا و مسولا و المو
دة و مانند آن و اگر آن ساکن زاید باشد همزه بدل کرده
شود بواو یا بیا و ادغام کرده شود چنانکه هنیئا مریئا تا بروء

شرح بین بین

خطیئة و مانند آن و مثال واو را در قرآن نیامده است اما
اگر آن یا کسی الف باشد خواه اصلی و خواه زاید آن همزه را
بین بین خوانند یعنی چون مضموم باشد بین الهمزة والواو
خوانند و چون مکسور بود بین الهمزة والیا خوانند و چون
مفتوح باشد بین الهمزة والالف خوانند چنانکه نسائکم
وابنائکم و من آبائهم و ملائکة و جاءو سواء و مانند آن
همزه را درین جا دو وجه است مد و قصر و مد احسن است
اما اگر همزه در وسط کلمه باشد و متحرک بود و ما قبلش
متحرک بود از نه حال خالی نباشد یا مفتوح بعد از مفتوح
باشد و مضموم و مکسور چنانکه سألهم یؤده خاطئة یا مکسور
بعد از مفتوح باشد و مفتوح و مضموم و مکسور چنانکه
یئس و سئل و خاطئین یا مضموم بعد از مفتوح باشد

شرح بین بین

و مضموم

اختلاف اعراب همزه

و مضموم و مکسور چنانکه رؤف مستهزؤن برؤسکم پس
اگر همزه مفتوح باشد و ما قبلش مضموم و مکسور بدل کنند
بواو در مضموم و بیا در مکسور و مثالهای آن گفته شد
و هر چه جز ازین بود بین بین خوانند یعنی بدل نکنند پس اگر
همزه مفتوح باشد و ما قبلش نیز مفتوح بین الهمزة
والالف خوانند اما اگر مضموم بود و ما قبلش هر حرکت
که باشد بین الهمزة والواو خوانند مگر اینکه صورت آن در
مصحف امام یا بوده باشد که یا خوانند چنانکه انبئکم سنقر
یک کان بسبب اتباع خط امیرالمؤمنین علی علیه السلم کنند
و آن در کتب مرسوم خط مسطور است و در کتاب ایضاح
الخلاف فی رسم مصاحف الثلاث الف بیانی واضح کرده
ایم و اگر همزه مکسور باشد و ما قبلش او هر حرکت که باشد

بین الهمزة والیا خوانند و در شاطبیه آورده است از اخفش
که بدل میکنند بواو همزهٔ مکسور را اگر ما قبلش مضموم باشد
و بدل میکنند بیا همزهٔ مضموم را اما قبلش مکسور است نظر بر
ما قبل همزه چنانکه سیکت و یستهزون و بعضی روایت
کرده اند از اخفش در مثل سئلت بین الهمزة والواو
و در مثل یستهزون بین الهمزة والیاء اما در مثل یستهزون
و متکئون و فمالئون بعضی یستهزون میخوانند بضم ما قبل
واو حذف همزه بی مد و بعضی بکسر ما قبل و حذف همزه
بی مد و این هر دو وجه در عربیت نیست و ضعیف است
و بعضی بتسهیل خوانند بین الهمزة والواو و بعضی
بتحقیق همزه و این هر دو وجه است مستعمل است نزد
قرا و نحاة پس در مثل یستهزون و متکون و مالئون

ولیمو

ویستنبئونک و لیطفئوا و لیواطئوا اگر همزه در رسم خط
صورت ندارد و این چهار وجه باشد که گفتیم و دو وجه دیگر
که از اخفش روایت است مجموع شش وجه باشد و حمزه
هر همزه که حمزه تسهیل میکند رعایت خط میکند نه رعایت
قیاس چنانکه گفته شد و اصحاب حمزه خلاف کرده اند
در همزه که در اول کلمه و حروف زواید در سر او رفته بود
و در کتابت متصل نویسند چنانکه افانت فبای کاین الارض
الاخرة هولاء ها انتم لانتم یا ایها یا آدم و مانند آن بعضی
بتسهیل خوانند و قیاس کنند بر همزه که در وسط کلمه است
و بعضی بتحقیق خوانند و قیاس کنند بر همزه که در اول
کلمه باشد و هر دو مذهب صحیح است و نص بران وارد و
الله و اعلم بالصواب الباب السابع العشر فی ذکر الاظهار

[illegible]

والادغام ذکر ذال اذ بدانکه اختلاف کرده اند ذال اذ را
در شش حرف درج ز سین ص ت د چنانکه اذ جعلنا واذ زین
واذ سمعتموه واذ صرفنا واذ تبرأ واذ دخلوا نافع وابن کثیر
وعاصم ذال اذ را در هر شش حرف اظهار میکند خلاد و
کسائی در جیم اظهار کنند و پس خلف در تا و دال و ادغام
کنند و پس ابن ذکوان در دال ادغام کنند و پس ابو عمرو و هشام
در هر شش حرف ادغام کنند والله اعلم بالصواب ذکر دال
قد اختلاف کرده اند دال قد را در هشت حرف درج سین و
شین و صاد زا ذال ظا چنانکه لقد جاء سمع الله قد شغفها
ولقد صرفنا ولقد زینا ذرانا فقد ضل لقد ظلمک قالون
وابن کثیر و عاصم دال قد را در هشت حرف اظهار می کند
ورش در ضاد و ظا ادغام می کند پس ابن ذکوان در زا ر

وذال

وذال و ظا و ضا دا ادغام می کند و پس و در زا او را دو وجه است
اشمام اظهار و ادغام میکند در لقد ظلمک در سورة
ص فقط و دیگران در هشت حرف ادغام کنند ذکر تاء التانیث
در تا تانیث متصل بفعل خلاف کرده اند در شش حرف ج
س ص ز ث ظ چنانکه نضجت جلودهم انزلت سورة حصرت
صدورهم خبت زدناهم کذبت ثمود کانت ظالمة قالون
وابن کثیر و عاصم تا را در هر شش حرف اظهار میکند و ورش در
ظا ادغام میکند و پس ابن عامر در جیم و سین و زا اظهار میکند
هشام و ابن ذکوان خلاف کرده اند در لهدمت صوامع
هشام اظهار میکند و ابن ذکوان ادغام میکند و در شاطبیه
گفته است که ابن ذکوان را در وجبت جنوبها دو وجه است
و اظهار اشهر است و دیگران در هر شش حرف را ادغام میکند

ولا در شاطبیه گفته است که ابن ذکوان را در وجبت جنوبها دو
وجه است و اظهار ذکر لام هل و بل اختلاف کرده اند لام
هل و بل را در هشت حرف در ت ث س ز ط ظ ض ن
هل تعلم هل ثوب سولت بل زین بل طبع الله بل ظننتم بل
ضلوا بل نتلوا بل اهل نه لکم کسائی لام را در هشت حرف
ادغام میکند حمزه در تا و ثا و سین ادغام میکند و پس خلاد
ورا در بل طبع الله در سورة النسا دو وجه است ابو عمرو ادغام
میکند در هل تری من فطور در الملک و در الحاقة فهل تری
لهم فقط هشام اظهار میکند در نون و ضاد و در تا در رعد
هل تستوی فقط و دیگران لام را در هشت حرف اظهار میکند
والله اعلم بالصواب و الیه المرجع والمآب الباب الثامن
العشر فی ذکر اتفاقهم علی ادغام اذ و قد و تاء التانیث

فی ادغام بعض الحروف

ولام هل

ولام هل و بل بدانکه قرا را خلاف نیست در ادغام ذال اذ
در دو حرف در ذال و ظا چنانکه اذ ذهب اذ ظلموا و در ادغام
دال قد در دو حرف خلاف نیست در تا و دال چنانکه قد تبین
و قد دخلوا و در ادغام تا تانیث ساکنه در حرف خلاف
نیست در تا و دال و طا چنانکه ربحت تجارتهم و اثقلت دعوا الله
و قالت طائفة ولام هل و بل در دو حرف خلافی نیست در لام
و را چنانکه بل لا تکرمون بل ربکم هل لنا ولنا ولام هل در را
در قرآن نیست ولام قل همین حکم دارد یعنی در لام و
و را ادغام میکند باتفاق چنانکه قل لکم و قل رب و چون
مثلان در یک کلمه افتند یا در دو کلمه و حرف اول ساکن
باشد و دوم متحرک باتفاق ادغام کنند چنانکه یدرککم یو
جهه و منهم من ولا یغتب بعضکم فلا یسرف فی القتل عفو و قالوا

آو واو نفروا اما اگر آن ساکن حرف مد ولین باشد ادغام نکند
بالاتفاق چنانکه اجبر و ورا ابطوا و تقوا الله لنا در مالیه
هلک سلطانیه را در حال وصل دو وجه است ادغام
و اظهار و اختیار اظهار است که بر وقف کنند و در حال
وصل اظهار کنند و این جمله که درین باب بیان کردیم از
شاطبیه است و در تیسیر نیامده است اما اگر دو حرف از یک
مخرج در یک کلمه باشد و حرف اول ساکن بود و دوم
متحرک ادغام میکنند باتفاق چنانکه حصدتم و ان عدتم الم
نخلقکم بسطت احطت و مانند آن و این باب را در عیون التر
بلمسیتوفی تر ازین بیان کرده ایم والله اعلم بالصواب

الباب التاسع العشر في ذكر ادغام حروف قريبة مخرجها

بدانکه ابو عمرو و خلاد در و کسائی با مجزوم را در فا ادغام

ایضاً فی الادغام

ادغام

ادغام میکنند چنانکه و من لم یتب فاولئک او یغلب فسوف
نؤتیه خلاد او را در یتب فاولئک دو وجه است و دیگران
اظهار میکنند ابو الحارث لام مجزوم را ادغام میکنند در
ذال و من یفعل ذلک و دیگران اظهار میکنند نافع و ابن
کثیر و عاصم ثا را در تا اظهار میکنند هر جا که بیاید و دال را در
تا اظهار میکنند چنانکه قد و من یرد ثواب هر جا که باشد و دیگران
ادغام میکنند ابو عمرو و هشام و حمزه و کسائی اورثتموها کسائی
فنبذتها در طه و انی عذت از برنی ادغام میکنند ابن کثیر و حفص
اتخذتم و اتخذت و هر چه ازین لفظ باشد اظهار میکنند و دیگران
ادغام میکنند در ش و ابن کثیر و هشام یلهث ذلک اظهار میکنند
و دیگر قالون را در ان دو وجه است و دیگران ادغام میکنند
ابو عمرو را ساکن را در لام ادغام میکنند چنانکه رب اغفر

فا بر لکم ریب و مانند ان و اهل عراق و ادان دو وجه است
و در شامه خلاف اند وری روایت ورش و ابن عامر و حمزه
یا بنی ارکب معنا اظهار میکند و قالون و بزی و خلاد در ان
در ان دو وجه است ورش یعذب من یشاء در سورت
البقره اظهار میکند ابن کثیر را در ان دو وجه است و ادغام که در
اوایل سورت هر یک بجای خود گفته ایم والله اعلم بالصواب

یا بنی ارکب معنا

در حروف ... علم ...

الباب العشرون فی ذکر احکام النون الساکنة والتنوین

فی ذکر احکام نون الساکن والتنوین

بدانکه تنوین بر پنج قسم است اول تنوین تمکن است و ان تنوین
انست که داخل اسم میشود تا دلالت کند بران که یعنی در
بودن مثل رب و رجل اسم دوم انکه تنکیر است یعنی در بودن
فعل است و معرفه است مثل سیبویه و سیبویه سیوم تنوین
عوض است و این تنوین داخل اسم میشود عوضا یعنی عوض

مغنی

از یا مثل جوار که در اصل جواری بوده یا عوض مضاف الیه
مثل یومئذ ای یوم اذ کان کذا و چون جمله حذف میکنند
مضاف الیه را که کان کذا عوض تنوین چهارم تنوین مقابله ۲ از مضاف الیه
و ان نیست که مقابل نون و ان یافت نمیشود دیگر در جمع ۲ جمع مذکر سالم است
مونث سالم چند مذکر سالم است مثل مسلمات من تنوین که در
مسلمات الا ابو جعفر که او ادغام با غنه میکند هر جا که برایاء
لام برسد نون ساکن یا تنوین این فقیر از استاد شنید
است عوض و منزله نونیست که در مسلمین است پنجم تنوین تر
نم است و ان نیست که ملحق آخر ابیات میشود بواسطه تحسین
مثل یا ابتا علک او عسا کام هر جا که نون ساکن یا تنوین باشد
و بعد از ایشان را یا لام بیاید همه قرا ادغام میکنند بی غنه
آوازی باشد که از اندرون بینی ظاهر شود اگر بعد از نون

ساکن یا تنوین میم باشد یا نون همه قراء ادغام ر
میکنند با غنه مثال را من ربکم غفور رحیم مثال لام هدی
للمتقین من لدنا و مثال میم من قال فی ریب مما و مثال نون
من ناصرین حطة نغفر لکم و اگر بعد ازیشان یا باشد یا واو
همه قراء ادغام کرده اند اما در غنه آن خلافست خلف بی غنه
میخوانند و دیگران با غنه چنانکه و من یقل یومئذ یصدعون
من وال یومئذ واهیة و مانند آن اما اگر نون و واو یا نون
و یا در یک کلمه باشند باتفاق اظهار میکنند چنانکه صنوان
و قنوان و بنیان ازبرای دنیا آنکه تا بمضاعف ملتبس نشود
و اگر بعد از نون ساکن یا تنوین یکی از حروف حلق باشد
همه قراء اظهار میکنند و اظهار روشن گفتنست گفتن ست بدل
و حروف حلق شش ست همزه و ها و عین و حا و غین و خا

و بنیان اظهار صنوان و قنوان

مثال

و مثال حا و لحز من حاد الله و مثال غین فسینغضون من
غل ما و غیر آسن و مثال خا و المنخنقة من خزی یومئذ خاشعة
مگر آنکه ورش در نون ساکن یا تنوین که بعد ازو همزه باشد در
نقل حرکت از همزه با قبلش میکند و همزه را حذف میکند
چنانکه در باب نقل حرکت بیان کردیم و اگر بعد از نون ساکن
یا تنوین با آید قلب باید کردن یعنی آن نون و تنوین را بمیم بدل
باید کردن چنانکه انبئهم من بعد صم بکم و اگر بعد ازیشان
دیگر حروف آید بجز این که بیان کردیم اخفا میکنند باتفاق
و اخفا پوشیدنست و حروف اخفا پانزده است ت ث ج د
ذ ز س ش ص ض ط ظ ف ق ک و بعد از نون ساکن و تنوین
هرگز الف واقع نشود از برای آنکه الف همیشه ساکن باشد
و ماقبل او مفتوح شود و شرح این باب در العقد الفرید و در

نقل و حذف کردن ورش همزه را چنانکه در نون ساکن و تنوین معلوم شد
تحقیق اگر قبل باید کرد

في ذكر الفتح والامالة

ودر شرح نور روح المريد ودر عين التنزيل بيا نى تمام ترازين كرده
شده است والله اعلم واحكم بالصواب **الباب الحادي**
العشرون في ذكر الفتح والامالة وبين اللفظين • بدانكه حمزه دركسائى
اماله ميكنند هر اسمى يا فعلى راكه اصل او يا بوده باشد در
اسما واوى را بنشينه توان وماننده آن وافعال واوى را
با ضبار از متكلم توان دانست جنانكه خلوت دنوت دعوت
علوت وماننده آن جون واو در نشينه ومتكلم در ايد واوي
آنرا اماله نكنند وجون يا در ايد اماله كنند جنانكه موسى وعيسى
ويحيى الموتى وطوبى خيزي احدي سيما بشري ذكرى هرجه •
بروزن فعالى وفعالى باشد اماله كنند جنانكه يتامى والحوايا
والايامى والنصاري وكسالى واسارى وفرادى وماننده آن
آنجه ملحق الف وان براي آنكه تانيث باشد وهمچنين الهدى

در تحقيق اماله

اماله اماله وازافه

والمى والضحى والربوا وماويه ومثوبه ومثويكم وماويكم وماننده آن
آنجه از مقصود باشد وهمچنين الاعلى والادنى وازكى واولى وماننده
آن صفات اما از افعال هر فعلى كه الف او منقلب باشد از يا
جنانكه الى ويسعى وزكى ينوى يخشى تهوى يرضى وهمچنين هر انى
كه بمعنى استفهام بود جنانكه انى لك هذا وانى شئتم وماننده
آن وهمچنين اماله ميكنند متى وعسى وبلى هرجا كه بايد وهمچنين اماله
ميكنند هرجا كه در مصحف حضرت بيا نوشته باشد بجز حتى در
والى وعلى ولدي وماززكى اما آنجه اصل او واو باشد از اسما
وافعال از اسما جنانكه الصفا وشفا حرف وعصاه وشفا
حرف وابا احد وماننده آن واز افعال جنانكه خلا ودعا
وبدا ودنا وعفا وعلا وماننده آن اين جنانكه بفتح خوانند مگر آنجه
در مصاحف بيا نوشته شده باشد از او اخر الايات در بيان

رسم الخط در اسماء وافعال له

ذوات الیا و همچنین آنچه بر ثلاثی مزید باشد چنانکه تتلی و تدعی
ومن استغنی و مرضات عندی و نجینا و نجینا و زکیها و ابتلی این
جمله را با ماله میخوانند ابو عمرو از این جمله که یاد کردیم هر لفظ که
در وی را باشد و از پس یا با ماله میخواند چنانکه ذکری کبری
بشری النصاری و مانند آن و آنچه و آخر آیتها سورت
که بر یا باشد یا برها و الف و آن یازده سورت است والنجم
والمعارج والقیمة والنازعات وعبس وسبح اسم ربک
والشمس واللیل والضحی و قرا بین اللفظین میخوانند و همچنین یعنی بین بین
آنچه بر وزن فعلی و فعلی بفتح و ضم و کسر فا در اول او را
باشد بین اللفظین میخوانند و آنچه در وی را باشد با ماله میخوانند یعنی بین بین
چنانکه بیان کردیم و بین اللفظین آن باشد که نه با ماله تحقیق بین بین
خوانند و نه بفتح میان هر دو خوانند و هر جا اینها باشد بفتح

خوانند و ورش این جمله که بیان کردیم بین اللفظین میخوانند مگر هر
سوره که آخر آیتهای آن برها و الف باشد و در وی را نباشد
بفتح میخوانند چنانکه فرسیها و مرعیها و او را در آن خلافست
یعنی بعضی هر چه ذوات الیا و ذوات الواو است جمله بفتح میخوانند
وبعضی هر چه ذوات الیاست بین بین میخوانند و ذوات الواو را
بفتح و آنچه در وی ها و الف باشد و را نیز باشد بین بین خوانند چنانکه
ذکریها و در شاطبیه گفته است که ورش را در آنچه در وی را است
بین بین است و در لفظ اریکهم و در ذوات الیا دو وجه است
و این لفظ مطلق است و دلالت بر آن کند که آنچه حمزه در کبرا
اماله میکند در آن مجموع او را دو وجه باشد و لفظ نیز اینست
که وابدا الذی لا یوجد لرضی بخلاف فیه عنه یعنی در آن خلاف
که بیان کرده است نفی او وارد شده است ابو بکر ریا

در محیاها

در الانفال و در سبحان او اعمی در دو موضع اماله میکند ابو عمرو با
او یار است در اعمی اول تنها و هرچه جز اینست بفتح میخواند حفص
در مو و مجریها اماله میکند لا غیر ابو عمرو بروایت دوری یا ویلتی یا
حسرتی و انی چون استفهامی باشد و با اسمی بین اللفظین میخواند
و در یتیمی یا اسفا را بفتح آورده است از دوری و سوسی از
طریق اهل رقه و ازان طریق سوسی است حمزه و کسائی و ورش
بر قاعده خوانند در اماله و دیگران بفتح میخوانند درین جمله که
کردیم درین الفاظ چهارگانه ذکر ورش همی کند کسائی
تنها باماله میخواند احیاکم فاحیا به احیاها هر جاکه باید و در ال
عمران حق تقاته و در انعام وقد هدان و در ابراهیم و من عصانی
و در الکهف وما انسانیه و در مریم اتانی الکتاب و اوصانی
و در نمل اتانی الله و در جاثیه محیاهم و در النازعات دحیها

ودر والشمس

والشمس تلیها او طحاها و در الضحی و سجی این جمله را باماله میخوانند
و خطایاکم و خطایاهم و خطایانا و رویای والرویا و در
مرضات الله و مرضاتی هر جاکه باید همچنین اماله میکند حمزه با
او موافق است در یحیی و لا یحیی و امات فاحیی چون بعد از واو
بود و الدنیا و العلیا و الحوایا و الضحی و ضحیها و الربوا و استحیی هذان
و اتانی در هود و لو ان الله هدان هدی فبهدیهم تقیة و مرضات
و او کلاهما و اناه هشام موافقت با هر دو در اماله اناه
فقط و دیگران بفتح میخوانند و ابو عمرو چنانکه گفته شد در مغلی
و ورش در ذوات الیا با ایشان یار است فصل کسائی
در آذانهم هر جاکه باید و آذاننا در فصلت فقط و طغیانهم
هر جاکه باید و هدای و محیای و مثوای فمن و یاکر و در اول
یوسف تنها و بارئکم در دو موضع والباری المصور و سارعوا

ونهارع هرجاکه بیاید وانجار در دو موضع وجبارین در دو موضع
درالمایده و در الشعراء والجوار در الشوری و الرحمن و کورت
ومن انصاری الی الله در دو موضع و کمشکوة در النور
و دیگران این جمله را بفتح میخوانند اما در رؤیا کسائی و ورش و ابوعمرو
بین بین میخوانند براصل مونود و در الجار و جبارین ورش
بین بین میخوانند و اورا در اهرد و لفظ خلافیست و در یواری
وناواری در دو موضع در المایده دوری در کسائی را
دو وجه هست **فصل** حمزه تنها اماله میکند در ده لفظ فعل
ماضی و آن جاء و شاء و زاد و ران و خاف و طاب
و خاب و حاب و ضاق و زاغ در والنجم و زاغو در الصف
فقط و این الفاظ که گفتیم باید که ثلاثی باشد و ماضی تا اماله
کند و یک ابن ذکوان اگر فمازدهم بدوید و اگر نه ابوبکر در کسائی

در ده لفظ حمزه اماله میکند جاء و شاء الی آخره

متفق

متفق اند با او در اماله ران فقط ابن ذکوان موافقست
با او در جاء و شاء هرجاکه بیاید و در فزاد هم الله در سوره
البقره و در روایت کرده اند ابن ذکوان در اماله زاد در
جمیع قرآن بدو وجه خلف در سورة النمل انا اتیک در دو
جای باماله همزه میخوانند کی و در النازعات فما باماله میخوانند
خلاد را درین سه جای خلاف نیست **فصل** ابوعمرو و کسائی
بروایت دوری هر الف که بعد از وی رای مکسور باشد در
و آن را لام فعل باشد و بر طرف بود چنانکه ابصارهم و
آثارهم والنار والقهار والنار والابرار والاشرار و مانند
آن باماله میخوانند ابوالحارث موافقست با او در آنچه
در و مکرر بود چنانکه قرار و مانند آن و هرجا چه جز این
باشد بفتح میخوانند و حرف ها رجای خود باید و ورش این

جله را بین اللفظین میخوانند حمزه با او موافق است در آنچه
دو دیگر ری شود و در القهار هر جا که بیابد و در البوار و
و در دیگر با بفتح میخوانند ابن ذکوان را دو وجه است در
حمارک والحمار در البقره و در کمثل الحمار الجمعه فقط و دیگران
بفتح میخوانند **فصل** ابو عمرو و کسائی بروایت دوری الکافرین را
باماله میخوانند وقتی که بعد از را یا باشد هر جا که واقع شود در
ورش بین اللفظین میخوانند و دیگران بفتح میخوانند و بعضی
از ابو عمرو روایت کرده اند که من الناس جا که در موضع
جر افتد باماله میخوانند و اختیار ابن مجاهد فتح است **فصل**
هشام تنها اماله میکند در مشارب در یس و من عابد آنیه
در غاشیه و عابد و ن و عابد و ن سه موضع در سوره
الکافرین **فصل** ابن ذکوان را تنها دو وجه است در اماله

عمران و الجرد هر جا که مجرد ر واقع شود و در من بعد
اکراههن در النور و ذو الاکرام در دو موضع و در الرحمن
و بعضی روایت کرده اند از و اماله در المحراب هر جا که بیاید
و یس و بعضی روایت کرده اند اماله المحراب هر جا که در
موضع جر باشد یعنی یا در دیگر باشد و آن ده موضع است
در آل عمران و مریم و دیگران بفتح میخوانند و در موضعین
چهار کلمه ورش را ترقیق است و ترقیق نوعی است
از اماله و مذهب ورش در بیان راآت گفته آید اصول
اماله اینست که بیان کرده شد باقی برین قیاس می کنند
اما هر چه تنها در سور تنها واقع شود بجای خود بیان کنیم
فصل بدانکه آنچه در وصل اماله میکنند از برای علتی که آن
علت در وقف زایل میشود ما بین اللفظین میخوانند در حال

یعنی در تفصیل حروف

وقف همچنان اماله کنند چنانکه بدینار و الابرار و من الناس
و مانند آن از برای آنکه وقف عارضی است و بعضی اماله
را منع کرده اند درین جمله از برای زوال کسره که علت اماله است
در حال روم اماله باقی باشد بی خلاف و آنچه اماله وی ممتنع
باشد در حال وقف اما نند ذکری و در حال وصل نه چنانکه طغی
الاقصی الذی و موسی الکتاب و النصاری المسیح و مانند آن
و همچنین اگر آن ساکن تنوین باشد چنانکه مولی و مسمّی
و مفتری در حال وقف اماله کنند و در وصل نکنند و در شاطبیه در آنچه
بعد از وی ساکن باشد یا منون دو وجه آورده است اماله
و ترک آن در حال رفع و جر اما در حال نصب تفخیم اولی است
چنانکه غزی و تتری و لذ سوسی روایت کرده اند اماله
در کلمه که بعد از وی ساکن واقع شود در حال وصل چنانکه

نری الله و النصاری المسیح و مانند آن در ورا باشد و در
شاطبیه سوسی را در نهاد. جه است در بدل خیر را اماله نکنند
الباب الثانی عشر در فی اماله ها و التانیث فی الوقف فی مذهب
الکسائی بدانکه کسائی وقف میکند بر ما قبل هاء تانیث با ماله در
پانزده حرف بمجموع آن فجثت زینب لذود شمس چنانکه خلیفة
از جاجه میثوثه بقره لمزه دائره جنه حبه کالمة الموقوذه
ربوه مقدوده الفاحشه تفرلی مرضه و مانند آن مگر آنکه پیش
از ها حرفی ازین ده حرف واقع شود ا خ ح ص ض ط ظ ع
غ ق چنانکه الصلوة والغزه و بهات والنطیحة والصلوة
والصاخة و خصاصة و قبضة و بسطة و موعظة والقارعة
والبالغة والحاقة و مانند آن و این ده حرف درین کلمات
جمع است حق ضغط عص خظا و همچنین اگر پیش ها همزه باشد

وقف کسائی در مونث
در آخر کلمه

حروف

باکاف یا ها یا راو مجموع این چهار حرف اگر بعد و پیش
ازین چهار حرف فتحه یا ضمه واقع شود اماله نکنند و اگر پیش
ازین چهار حرف ساکن واقع شود آن ساکن باز داشته
باشد میان این حروف و حرف ما قبل و ساکن را اعتبار نکنند
و اعتبار ما قبل ساکن کنند مثال و ساکن همزه اکراه و براءة
و سورة والنشاة مثال کاف التهلکة و المشوکة مثال ها
سفاهة لایعز مثال راء عمرة حفرة سورة عورة بررة عمارة
اما اگر ما قبل این چهار حرف کسره واقع شود یا یاء ساکن یا یاء ساکن
که ما قبل آن ساکن کسره باشد اماله کنند لعبرة مائة و جهة
والایکة و بعضی روایت کرده اند از کسائی اماله در جمله حروف
بجز الف چنانکه الصلوة والکرة و ثقاة و مزجاة
الباب الثالث عشر فی مذاهبهم فی الراءات بدانکه ورش بترقیق

فی القراءات

بکند

٢

میکنند هر رای که ما قبل او کسره لازمی باشد نه عارضی یا پیش
از را یا ساکن باشد یا ما قبل را ساکن باشد که ما قبل آن
ساکن کسره باشد مثال کسره لازمی الاخرة ناضرة ینصره
صابرا مثال کسره عارضی آن امرؤ قالت امرأة همچنین امراة
از برای آنکه همزه در وصل می افتد پس حرکت او عارضی بدل
باشد و همچنین بامر ربک فیه رنی فی المدینة امراة همچنین
بروسیکم و براز قین از قبیل این جمله عارضی است مفخم
خوانند مثال آنکه پیش از را یاء ساکن باشد و پیش از یا هر
حرکت که باشد الخیر غیرکم فالمغیرات الفقیر قدیر اجرالمه
و مثال آنکه ما قبل را ساکن باشد که ما قبل آن ساکن کسره
بود الشعر السحر الذکر سدرة بفره این جمله بترقیق میگوید
و ترقیق نوعی است از اماله و گفته اند که اگر ترقیق ترتیب الفتحة

ترقیق نوعی است از اماله

من الکسره یعنی ترقیق نزدیک گردانیدن فتحه باشد از
کرده یعنی میل کند فتحه را اندکی بین اللفظین اما اگر رای ساکن
که پیش از را باشد حرف استعلا بود بتفخیم گوید و حروف
استعلا درین کلمات مجموع است قظ خص ضغط چنانکه
امر بهم مصرا و قرطاس فطرت الله و فرقه اگر خا که در آن بترقیق
گوید چنانکه اخراج جهم اخراجاً از برای خا اگرچه مستقبل است
اما مهموس است و صاد اگرچه مهموس است اما مطبق است و در قرآن
از حروف استعلا بجز چهار حروف نیامده است صاد و طا و قاف
و خا و همچنین اگر بعد از را حرف استعلا باشد چنانکه صراط و در
والصراط و الفرق و الاشراق و اعراضاً بتفخیم گوید و همچنین
در اسمائی عجمیه چون ابراهیم و اسرائیل و ارم ذات و همچنین
اگر را مفتوح و منون باشد چنانکه امراً و وزراً و شراً و امراً

حروف استعلا

که در وی تفخیم چنانکه گفته شد اما در بشراً و بستفرا و بروه
ونفرون و قدیر و بصیر و ذکر و بکر و مانند آن درین جمله ترقیق
بگوید از برای مناسبت رای دوم در حال وقف و وصل
در اول العرز بتفخیم بگوید از برای مناسبت ضاد و درین
جمله که بیان کردیم دیگران بتفخیم نگویند چنانکه حذر الموت
بر و ذکر میخوانند **فصل** هر رای که مفتوح باشد یا مضموم
جمله قرا بتفخیم بگویند چنانکه حذر الموت بر و ذکر و مانند
آن و هر رای که ساکن باشد با قبل او نظر کنند اگر ماقبل وی
مضموم یا مفتوح باشد بتفخیم گویند چنانکه مریم و کریه
و مانند آن و اگر ماقبل را ساکن کسره باشد بترقیق گویند
بشرط آنکه کسره لازمی باشد نه عارضی و متصل باشد در
نه منفصل و بعد از را حرف مستعلی نباشد چنانکه مرته

دشرعة و فرعون و اجر و مانند ان که اگر آن کسره عارضی باشد
تفخیم گوید چنانکه ارجعوا ام ارتابوا یابنی ارکب معنا یا کسره
لازمی باشد و منفصل هم تفخیم گوید چنانکه الذی ارتضی
رب ارجعون و فرقة و مانند آن و در فرق کالطود دو وجه است
در شاطبیه تفخیم از برای حرف استعلا و ترقیق از برای آنکه را
در میان دو کسره واقع شده است و حرف استعلا ضعیف
می شود بسبب کسره اما اگر را مکسور باشد همه ائمه مرقق
میخوانند اگر آن کسره لازمی باشد و اگر عارضی چنانکه من
نذر و یا و الناس و انذر الناس **فصل** بدانکه قرا چون وقف
کنند بر را مفتوح یا مضموم یا ساکن اگر ما قبل را مفتوح
یا مضموم باشد مفخم گوید چنانکه در حال وصل اگر روم
کنند یا اشمام کنند یا نکنند یکسان است اما اگر را مکسور باشد

و ما قبلش نیز مکسور باشد با اماله بترقیق گویند باتفاق
اگر روم کنند و اگر نه چنانکه مقتدر و مدّثر و منذر و لکفار
و اشبار و مانند آن و اگر را مضموم بود و ما قبل او کسره
یا یا ساکنه اگر روم کنند مفخم گویند بخلاف ورش و اگر
وقف ساکن کنند باتفاق چنانکه اشره و نعم النصیر و اگر را مکسور
بود ترقیق کنند و ما قبلش مضموم یا مفتوح اگر وقف بروم کنند
مرقق خوانند و اگر وقف ساکن کنند مفخم گویند چنانکه
سطر دبر و اگر را مفتوح باشد و ما قبلش مکسور چون
وقف کنند مرقق کنند مرقق گویند باتفاق چنانکه
لیغفر و الخنازیر و هر را که ... کنند بترقیق گویند ...
چنانکه ... و مانند آن والله اعلم بالصواب

الباب الرابع العشرون فی تغلیظ اللامات و ترقیقها بدانکه

فی تغلیظ اللامات

ورش هر لامی را که مفتوح باشد و ماقبلش صاد یا طا باشد
و این هر سه حرف مفتوح باشند یا ساکن الام را بتفخیم گویند
چنانکه الصلوة فیصلب بظلام الظلم الطلاق مطلع و مانند آن
و اورا در طال و فصالا دو وجه است و تفخیم اولی است و همچنین
بر آخر آیتی بر باشد اورا دو وجه است تغلیظ و ترقیق چنانکه
ولا صلی و فصلی و اذا صلی و همین سه موضع پیش نیست و ترقیق
اولی است از برای موافقت تواصل آیات و در ذوات الیا نیز
دو وجه است و آن پنج موضع پیش نیست یصلیها مذموما و یصلی سعیرا
و تصلی نارا و لا یصلیها الا الاشقی و سیصلی نارا اگر اماله
کند تغلیظ نباشد و اگر اماله نکند تغلیظ است و گفته شد که
در اماله اورا دو وجه است و تغلیظ اولی است و صلی در وقف
دو وجه است تفخیم و اماله در وصل تغلیظ است و همچنین چون

لام ساکن

لام ساکن گردد بوقف دو وجه است چنانکه ان یوصل و تغلیظ
اولی است و همه قرا لام الله را چو ماقبلش ضمه یا فتحه باشد مفخم
خوانند چنانکه رسل الله و قال الله و مانند آن و چون ماقبلش
کسره باشد مرقق خوانند چنانکه بسم الله و قل اللهم و بالله

الباب الخامس والعشرون فی الوقف علی اواخر الکلم بدانکه
عادت قراست که چون وقف کنند بر کلمه که آخر آن کلمه متحرک
باشد وقف بسکون کنند از برای آنکه وقف بسکون اصل است
اما از ابو عمرو و عاصم و حمزه و کسائی روایت کرده اند وقف
باشارة حرکت و اشارت روم است یا اشمام و بعضی از جهت
قرا روم و اشمام هیچ داشته اند و روم جستن حرکت باشد
باوازی ضعیف چنانکه آنکس که نزدیک تو است بشنود
و اشمام باهم آوردن لب است از برای ضمه بعد از

ذکر وقف علی اواخر الکلم

معنی روم

معنی اشمام

ساکن گردانیدن آخر کلمه یعنی آنکه آواز حرکت ستوده شود
و ناظر انضمام شفتین مشاهده کند و اعمی اشمام درنیابد اما روم را
نابینا نیز دریابد و روم در رفع اشمام درنیابد اما روم و ضم
و کسره و جر باشد و مر او حرکت اعرابی و حرکت بنائی و حرکت است
و اشمام و در ضم بدانکه ضم و فتح و کسره و رفع و نصب و جر را
للاطلاق بر معرب میکنند چنانکه در کافیه میگوید و انواعه رفع
و نصب و جر یعنی اعراب رفع و نصب و جر است و مراد از معرب نسبت
که مختلف شود آخر او باختلاف عامل و مبنی آنست که عکس او باشد
مثل ما مبنی امر غائب و ضمایر و خاصه مبنی فتح و ضم و کسر است
بخلاف معرب که رفع نصب و جر و فتح و ضمه و جر رفع او نیز شد
باشد و پس روم در فتح و نصب نباشد نزد قرا و نزد نحو
جایز باشد و بعضی از قرا در مفتوح روا داشته اند اگر مشدد

و رفع و نصب و جر
روم در رفع و ضم
و کسر و جر هم است

باشد از برای بیان تشدید اما در ها تانیث روم و اشمام
نباشد چنانکه رحمة و نعمة از برای آنکه وقف تا بهاء ساکن
عوض میشود و در ساکن روم و اشمام نباشد در میم جمع نیز
روم و اشمام نباشد از برای آنکه در وقف میم جمع ساکن میشد
باتفاق قرا و همچنین روم و باشمام در حرکت عارضی نباشد
چنانکه من یشاء الله و لم یکن الله حرکت همزه و حرکت نون
عارضی است از برای دفع التقاء ساکنین ملتبس کرده اند و
و بعضی از قرا ها ضمیری که ما قبل آن کسره باشد یا چنانکه
یخلفه علیه عقلوه فیه نیز در حرف روم و اشمام جایز داشته
اند والله اعلم بالصواب **الباب السادس العشرون**
فی الوقف علی مرسوم الخط بدانکه نافع و ابو عمرو و
و عاصم و حمزه و کسائی وقف بر رسم خط مصاحف میکنند

در مشدد جایز
داشته اند
بعضی
در ها ضمیر روم
و اشمام نیز روم

فی الوقف علی الرسوم

[illegible]

وخط مصاحف آنست که صحابه رضوان الله علیهم وضع
کرده اند و نوشته اند و امیر المؤمنین علی علیه السلام
چند مجلد مصحف نوشته و باقالیم فرستاده تا از آنجا
نقل کنند و آن مصحف امام باشد و بیان آنکه چند مصحف
نوشته و چون نوشته و اجزا نوشته و از کجا نوشته
در کشف الاسرار رسم مصاحف الامصار و در ایضاح
الجوالف فی رسم مصاحف الوالف نوشته ایم و ائمه
درین باب تصانیف بسیار کرده اند و مقنع را که تصنیف
ابوعمرو الدانی است شیخ ابو القاسم الشاطبی المقری رحمة الله
علیهما نظم کرده اند مشهورست بشاطبیه و تر و بعضی در مذهب
ابن کثیر و ابن عامر نیز وقف بر رسوم خط اختیار است پس آن
مواضع که ائمه را در آن خلافست بیان کنیم بر سبیل اختصار

[illegible]

بدانکه هر تأنیث که بتاء دراز نوشته شده است در
مصحف امام چنانکه نعمت و رحمت و شجرت و جنت و لعنت و سنت
معصیت قرت کلمت امرأت ابنت و مانند آن ابن
بر مرضات هر جا که باید دیگران و بر اللات والعزی وابن
و ذات بهجة و لات حین و هیهات هر دو فقط ابن کثیر
و ابن عامر یا ابت بها وقف میکنند هر جا که باید دیگران
در جمله بتا وقف میکنند و دیگران اتباع خط را ابوعمرو
وکاین وقف بر یا میکنند ابتدا و میکنند دیگران بر نون کسائی
در ویکان الله و ویکانه وقف بر یا میکنند و ابوعمرو وقف
بر کاف میکنند و دیگران بر آخر کلمه ابوعمرو و در سوره النسا فمال هؤ
لاء القوم و در الکهف مال هذا الکتاب و در الفرقان مال هذا
الرسول و در المعارج فمال الذین کفروا وقف بر ما میکنند کسائی را

دو وجه است وقف بر یا کنند میکنند و بر لام و دیگران وقف
بر لام میکنند حمزه و کسائی در ایا ما تدعوا وقف بر ایا میکنند بالف
و دیگران وقف بر ما ابو عمرو و کسائی در سورة النور ایة
المؤمنون و در سورة الزخرف ایة الساحر و در سورة الرحمن
ایة الثقلان وقف و بر الف میکنند و دیگران بر ها بی
الف کسائی در وادي النمل وقف بر یا میکنند و دیگران
بر دال بزی بر ما استفهام که حرف جر در ورفته باشد
چون وقف کند بزیادت ها سکت وقف کند چنانکه فلمه
تقتلون ولم تقولون وفیمه است وبمه خلقت وبمه تبشرون
وبمه یرجع وعمه یتسآءلون و مانند آن چون وقف کند گوید
فلمه مثمه بمه عمه و دیگران بر میم وقف کنند الباب السابع
والعشرون فی یاءات الاضافة بدانکه جمله یاءات اضافة

فی یاءات الاضافة

کرایه

کرایه را دران خلافست دویست و چهارده است و در شاطبی
دویست و دوازده است دو لفظ خارج میشود فبشر عبادی
الذي در الزمر فما اتانی الله در النمل که صاحب شاطبیه از
تحدوقات می شمرد و صاحب تیسیر از یاءات اضافة و در آن
در قرآن بر شش قسم است یا آنست که بعد از و همزه مفتوحه
می آید یا مکسوره یا مضموم یا الف لام تعریف یا دیگران حروف
اما هر یای که بعد از و همزه مفتوحه می آید نافع و ابن کثیر و ابو
عمرو بفتح میخوانند چنانکه انی اعلم و انی اخلف و آن در قرآن
نود و نه موضع است که در آن خلافست اما چهار موضع است
که در اسکان آن خلاف نیست در اعراف ارنی انظر
الیک و در توبه تفتنی الا و در هود ترحمنی اکن و در مریم فاتبعنی
اهدک ابن کثیر تنها در سه موضع بفتح میخوانند در البقرة ارر

نود و سه موضع است

فاذکرونی اذکرکم و در غافر ذرونی اقتل و هم در غافر ادعونی
عونی استجب لکم و نقض اصل خود کرده است در ده موضع باسکان
یا میخوانند در آل عمران و مریم رب اجعل لی آیه و در هود
ضیفی الیس و در یوسف انی ارانی در دو موضع یعنی یاء انی
یاء آتی نه یاء ارنی و حتی یاذن لی ابی یعنی یاء لی و سبیلی ادعو و
و در الکهف من دونی اولیاء و در و یسر لی امری و در نمل
لیبلونی ااشکر و زیادت میکند ازو نقل هفت موضع
و دیگران باسکان میخوانند در هود و در احقاف و لکنی
اریکم و هود فطرنی افلا و آتی اریکم و در نمل و احقاف اوز
وان اشکر و در زخرف من تحتی افلا و بعضی روایت کرده اند
از ابن کثیر در قصص عندی او لم نافع تنها در دو موضع یا را
مفتوحه میخوانند در یوسف سبیلی ادعوا و در نمل لیبلونی ااشکر

ورش اوزعنی در نمل و احقاف بفتح میخواند قالون در هر دو
باسکان میخواند ابو عمرو نقض اصل خود کرده است در سه موضع
باسکان میخواند در هود فطرنی افلا و در یوسف لیحزننی و انی و سبیلی
ادعو و در طه حشرتنی اعمی و در نمل اوزعنی ان و ان تعد انفی ان
ابن عامر هشت یا را بفتح میخواند لعلی هر جا که بیاید و در توبه
معی ابدا و در الملک و من معی او رحمنا فقط و زیاده کرده
ابن کثیر ذکوان ازو در هود و ارهطی اعز ا هشام
زیاده کرده است در غافر مالی ادعوکم حفص معی بفتح را
میخواند در توبه و در الملک فقط و دیگران باسکان یا میخوانند
در جمیع قرآن فصل امایایی که بعد ازو همزه مکسوره می آید
پنجاه و دو است که دران خلافست چنانکه منی الا و یدی الیک
نافع و ابو عمرو بفتح یاء میخوانند در جمیع قرآن اما ورش لفظ ا

که در اسکان الّا خلاف نیست در قصص یصدقنی انی اخاف
یعنی با سکان یصدقنی و در اعراف و حجر و صاد انظرنی الی و در المنا
فقون اخرتنی الی و در یوسف یدعوننی الیه و در غافر تدعوننی
لی النار و ما تدعوننی الیه و در احقاف فی ذریتی انی مجموع باشد
و ورش لفظ نافع تنها در نه موضع بفتح میخوانند در اعراف انا
و در صف من انصاری الی الله و در حجر بناتی ان کنتم ده
و در الکهف و القصص و الصافات ستجدنی ان شاء الله و در
و در شعرا بعبادی انکم و در صاد لعنتی الی یوم الدین و در مجادله لی
و رسلی انا الله و ورش زیادت کرده است در یوسف اخو
ان ابن کثیر دو بار را بفتح میخوانند در یوسف لابی ابراهیم
و در نوح دعائی الا فقط ابن عامر پانزده بار را بفتح میخوانند
اجری الا هر جا که باید و در مائده امی الهین و در هود و در یانو

فبقی الا و در یوسف و حزنی الی الله و ابائی ابراهیم و لا مجادله
و رسلی ان الله و در نوح دعائی الا فرارا فقط حفص بفتح میخواند
ان اجری الا هر جا که باید و در مائده یدی الیک و امی الهین
فقط و دیگران باسکان میخوانند در جمیع قرآن **فصل** و امّا یای
که بعد از وی همزه مضمومه است ده است که در ان خلاف است چنانکه
انی اعیذها انی ارید نافع بفتح میخوانند و دیگران باسکان دو در
موضع است که در اسکان الّا خلاف نیست فقط نیست در البقره
بعهدی اوف و در الکهف اتونی افرغ **فصل** و امّا یای که ما بعد از وی
الف و لام تعریف است شانزده است و در سه اصل مطرد و نه
موضع متفرق در فتح با خلاف نیست اصل مطرد یعنی التی انعمت
و شرکائی الذین و حسبی الله و نه موضع متفرق و در آل عمران
لمفنی الکبر و در اعراف فی الا عدلوا و ما مسنی السوء ان ولیی

ولی الله و در الحجر مسنی الکبر و در سبا ارونی الذین و در مومن ربی
ربی الله و لما جاءنی البینات و در تحریم نبأنی العلیم الخبیر
اما در این شانزده که خلاف نیست حمزه آن جمله را با سکان
میخواند کسائی موافقت با او در اسکان در سه موضع در ابراهیم
قل لعبادی الذین و در عنکبوت و در زمر یا عبادی الذین
فقط ابن عامر موافق نیست با او در دو موضع در اعراف ربی
عن آیاتی الذین و در ابراهیم لعبادی الذین ابو عمرو موافق نیست
با او در دو موضع در عنکبوت و در زمر یا عبادی الذین حفص
موافق نیست با او در البقره عهدی الظالمین و دیگران
در آن جمع جمله بفتح میخوانند سوسی تنها در منشر عبادی
الذین بفتح میخوانند در وصل و در اثبات با او سکان در
وقف و دیگران در وقف و وصل بحذف یا میخوانند و لاتی

الله در سورة النمل بجان خود بباید **فصل** اما یای که بعد از وی همزه
و مضمومه است در لام معرفت است انی اصطفیتک اخی اشدد و لنفی اذهب
فی ذکری اذهبا قومی اتخذوا یالیتنی اتخذت من بعدی اسمه
احمد ابن کثیر و ابو عمرو و در اعراف انی اصطفیتک و در طه اخی اشدد
و بفتح یا میخوانند نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و بزی آن قومی اتخذوا بفتح
یا میخوانند نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و ابو بکر در صف من بعدی
اسمه احمد بفتح یا میخوانند و دیگران در این جمله با سکان یا میخوانند
فصل و اما یای که بعد از وی دیگر حروف می آید غیر همزه و الف
و آن سی موضع است حتی بیتی للطائفین وجهی مماتی نافع از آن
جمله هفت یا را بفتح میخوانند البقره و الحج بیتی و در آل عمران وجهی
و در انعام وجهی مماتی ورش و ماتی و در الکافرون ولی
دین ورش زیاده میکند چهار یا در البقره و لیؤمنوا بی و در طه

ولی فیها ودر شعراو من معی ودر دخان لی فاعتزلون ابن کثیر
در ۶ موضع بفتح میخوانند در انعام محیای ودر مریم من ورائی
ودر نمل ویس مالی ودر فصلت این شرکائی بزی را ودر ولی دین
دو وجه است ابو عمرو دو یا را بفتح میخوانند در انعام محیای
ودر یس مالی ابن عامر شش یا را بفتح میخوانند وجهی در دو موضع
ودر انعام صراطی مستقیما ومحیای ودر عنکبوت ان ارضی
ودر یس مالی هشام زیاده کرده یعنی هر جا که بیاید ودر
نمل مالی ودر الکافرون ولی دین حفص بفتح میخوانند یعنی
هر جا که باشد وجهی ومعی هر جا که بیاید ومحیای در انعام
ولی در ابراهیم وطه ونمل ویس ودر دو موضع معی ودر
الکافرون در هفت موضع فقط ابو بکر وکسائی بفتح
در سه موضع میخوانند محیای در انعام ومالی در نمل ویس

فی ذکر الیاءات

حمزه یک یا را بفتح میخوانند محیای در انعام الباب الثامن و
العشرون فی ذکر الیاءات المحذوفات من الرسم
بدانکه یای که در رسم مصاحف محذوفست وایمه را در
ان خلافست شصت ویک موضعست از ان جمله ورش چهل
ویک یا را در حال وصل ثابت می دارد ودر حال وقف دو
فما اتان محذوف در موضع دو وجه است در الطلاق والتناد
ابن کثیر بیست ویک یا را ثابت می دارد در وقف ووصل
بزی وقنبل را در شش موضع خلافست در ابراهیم وتقبل دعا
دعائی ودر القمر یدع الداع ودر الفجر بالواد واکرمنی واهانني
بزی ثابت می دارد ودرین پنج موضع در هر دو حال قنبل را
خلافست در بالواد در وصل ثابت می دارد وان چهار
دیگر را در هر دو جا حذف میکند قنبل در یوسف یتق ویصبر

ثابت می دارد در هر دو حال و بزی محذوف میکند ابوعمرو
ثابت می دارد در وصل در سی و چهار موضع و در الکرسی
و اما بنی اورا دو وجه است و حذف اولی است از برای فوا
صلک کیائی ثابت می دارد در وصل دو بار را در هو یوم
یأت و در الکهف ما کنا نبغ حمزه ثابت می دارد در وصل در
ابراهیم و تقبل دعائی و محذوف در وقف و در النمل اند و نتی
بل در هر دو حال ثابت می دارد و عاصم این جمله که گفتیم
حذف میکند در هر دو حال و خلاف است اورا در دو موضع
در نمل فما آتانی الله حفص بفتح میخواند در وصل و ثابت
و ساکن در وقف ابوبکر در هر دو حال حذف میکند دوم
در زخرف یا عبادی لا خوف ابوبکر بفتح میخواند در وصل
و ثابت و ساکن در وقف حفص در هر دو حال حذف میکند

اشمام

فی ذکر التکبیر

اشمام را در اعراف دو وجه است در تمکیدون در هر
دو حال ابن کثیر ذکوان را دو وجه است در فلا تسألنی در الکهف
در هر دو حال

الباب التاسع والعشرون فی ذکر التکبیر فی

قراءة ابن کثیر بدانکه بزی روایت میکند از ابن کثیر که او
تکبیر گفتی از آخر والضحی تا آخر قل اعوذ برب الناس و وصل
کردی تکبیر را با آخر سوره و در شاطبیه آورده است تکبیر از آخر
واللیل از بزی بروایت دیگر و اصح از آخر والضحی است
و تکبیر از قنبل نیز مرویست اما از بزی شهرت یافته است
همچنانکه ترک همزه از سوسی شهرت یافت و از دوری
نیز روایت است اما از سوسی روایت کرده اند و در
آخر سوره الناس خلاف است بعضی تکبیر گفته اند و بعضی نه
و در شاطبیه نیز تکبیر آورده است اما قاری مخیر است میان

سه وجه اول آنکه آخر سوره را با تکبیر وصل کند و تکبیر را با بسم
الله وصل کند و بسم الله را با اول سوره وصل کند دوم
آنکه آخر سوره را با تکبیر وصل کند و بر تکبیر وقف کند و بسم الله
ابتدا کند و وصل کند با اول سوره سیوم آنکه بر آخر سوره وقف
کند و تکبیر را با بسم الله وصل کند و بر بسم الله وقف کند در
و صاحب تیسیر این وجه سیوم اولی است اما آنکه آخر سوره را
با تکبیر وصل کند و تکبیر را با بسم الله وصل کند و بر بسم الله وقف
کند جایز نیست و چون در آخر سوره الناس تکبیر گفت فاتحه
بخواند و پنج آیه از اول سوره البقره بعد که و اولئک هم
المفلحون و آنگاه دعاء ختم کند و این را الحال المرتحل گویند
که از رسول صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که ای
الاعمال افضل قال الحال المرتحل یعنی فارغ شوند از ختم و تجدید

دیگر ابتدا

دیگر ابتدا کنند و در روایت دیگر آمده است که ای الاعمال ا
حب الی الله فقال الحال المرتحل در کیفیت تکبیر خلاف کرده اند
بعضی گفته اند الله اکبر و بعضی گفته اند لا اله الا الله و الله اکبر فصل
بدانکه اگر قاری وصل کند تکبیر را با آخر سوره اگر آخر ساکن شد
یا منون بکسر گوید از برای دفع التقاء ساکنین چنانکه اذا رغبت
فارغب الله اکبر تواب الله اکبر الخبیر الله اکبر حسد الله اکبر و اگر آخر مفتوح
یا مضموم یا مکسور بود بر حرکت خود نگه دارد چنانکه اذا حسد
الله اکبر و ان شانئک هو الابتر الله اکبر و الناس الله اکبر و اگر
آخر سورها کنایت باشد موصول بواو را او را حذف کند از برای
التقاء ساکنین چنانکه ربه الله اکبر و همزه وصل که در اول
لفظ الله است در وصل محذوف باشد و الله اعلم بالصواب
الباب الثامن فی مخارج الحروف و صفاتها بدانکه مخرج حروف

فی المخارج

مجمع که اصول و بناء کلام عرب است هست و نه حرف است
بر قول راست تر و جایگاه برون آمدن آنهای حلق است
تا الف زلب شش از ان حلقی است و بعضی گفته اند
حلق منفذ است الف از ان جمله است و بعضی گفته اند
الف هوائی است از برای آنکه الف جز ساکن نباشد
و ما قبل او فتحه مشبع یعنی فتحه دراز کرده چنانکه با یا باشی اصح
آنست که از هوای حلق است و هر الف که متحرک است او
همزه است نه الف زیرا که واضع که اشکال حروف وضع کرده
همزه را شکل وضع نکرده است گاهی بصورت الف باشد
و گاهی بصورت واو و گاه بصورت یا و گاه نباشد
و را صورت نباشد و دران نباشد و درا بحث
بسیار است و در کتاب کنز الاسرار فی رسم مصاحف

الامصار و النصاح الخ الف تا رسم مصاحف السوالو(?)
بیان کرده شد و مجید حروف از جملهٔ دهن می خیزد و چهار
را از لب و بر این قول مخارج سه باشد حلق و دهن
و لب و بقول بعضی هشت است حلقی
و علمدی(?) و لهوی و شجری و نطعی و اسلی
و ذلقی و شفوی و بقول بعضی مخارج شانزده است و این
قول سیبوی است و بعضی گفته اند همه حرفی را مخرج دیگر است
و لکن هر مخرج را نامی ننهاده اند پس همزه و ها و الف
از قعر(?) حلق است و این مخرج اول است و برتر
از ان از زوال(?) حلق عین و حا است و این مخرج
سیوم است و از زبان میان و میان ملدزه(?) که آنرا
الهاة گویند و از بالای زبان کام مخرج قاف است

در اختلاف مخارج سه قول است بر یک سه و بر یک هشت و بر یک قول شانزده است ۲

مجموع حروف حلق اینست آه ع ح

واو را غلصمی خوانند و غلصمه اول لهات باشد سوی حلق
و لهات آن گوشت پاره سرخ است که میان دهان را
و حلق است و او را فلان زمیگویند و این مخرج چهارم است
دیگر از آن از زبان و ملازه جایگاه کافست و او را
عکدی گویند و عکده آخر لهات باشد سوی دهن و این
مخرج پنجم است و قاف و کاف را لهوی گویند و از
میان زبان و برابر آن از کام جیم و شین و یا بیرون
آید و اینها را شجری گویند و شجر میان دهن است
و گفته اند یاء ممدوده هوائی است یعنی یا دیگر که ما قبل
او کسر باشد از هوای دهن است و این مخرج ششم است
و از یک جانب بن زبان و آنچه با او تعلق دارد و از
دندانها یعنی که آنرا دندانهای آسیا گویند و آخر ش

هم گویند مخرج ضاد است و بعضی مردم از جانب راست
توانند گفت و بعضی از جانب چپ و هر دو جانب گفتی
و او را حافتی و حذیسی گفتندی و حافه کناره زبانست
و این مخرج هفتم است و اخراج ضاد از مخرج او
بغایت مشکلست بی تکرار بسیار میسر نشود و از لرانه
بدل و اگرانه زبان و کرانه کام زبرین و بن دندانهای
پیشین زبرین طا و تا و دال بیرون آید و اینها را
نطعی خوانند و نطع شکنهای کام زبرین است و این مخرج
هشتم است و از سر زبان و بن دندانهای پیشین
زبرین مخرج صاد و سین و زا است بانکه فرجه ماند
میان زبان و دندان یعنی کشادگی و اینها را اسلی گویند
و اسله سر زبان باشد و این مخرج نهم است و مخرج را

پاره از زبان دورتر است در پشت زبان وکام چندا
نکه در برابر دندانهای زبرین افتد و در وی تکریر هست
یعنی دوباره گفتن واین مخرج دهم است واز کرانهای سر
زبان وکام چندانکه در برابر ضاحک وناب ورباعی بر
افتد از هردو جانب مخرج لام بود وضاحک دندانی
بود از پس پیش دندان وناب دندان پیش بود ورباعی
دندان بود که از پس ثنایا بود وثنایا چهار دندان
پیشین باشد دو زیر ودو زبر واین مخرج یازدهم
است ومخرج نون بعد از مخرج لام بود با آنک
اورا غنه باشد وغنه آوازی است که در درون بینی افتد
واین مخرج دوازدهم است وراء ولام ونون را لثوی
گویند ولثه گوشت بن دندانست واز تیزنای زبان

واز تیزی

واز تیزی دو دندان پیشین زبرین چنانکه سر زبان
پارهٔ از دندان بیرون تر باشد جایگاه ظا وثا وذال
است واین هرسه را ذلقی گویند ذلقی تیزی سر زبان است
واین مخرج سیزدهم است انگاه فا از اندرون دو لب بیرون
واز تری لب خیزد واگر لب تر نباشد با درست نیاید
پای گفته شود که در فارسی بود چنانکه پرویشم
واین مخرج چهاردهم است ومیم از کرانهٔ لب تا کرانهٔ
لب آید وواو را لب برهم نشیند واین هر چهار را
شفهی خوانند وشفوی نیز گویند وشفه لب است
وبا میم وواو ممدود هوایی است یعنی واوی که ماقبل
ضمه باشد واین قول درست نیست ونون ساکنه را او
آوازی از خیشوم بود وخیشوم اندرون بینی است ولا را

پنج جایگاه نباشد در دهن وبدین سبب اورا غنوي گویند
وتنوین همچنین بود واین مخرج شانزدهم است ومیم
ساکن نیز غنوي است والله اعلم بالصواب
وبدانکه چند حرف دیگر هستند ودر قرآن خوانده می شود
ولکن واضع حروف آنرا شکلی ننهاده است وازین هست
ونه حرف متنوع میشوند یکی را همزه بین بین گویند وآن
سه است بین الهمزة والالف وبین الهمزة والواو وبین
الهمزة والیاء و دیگر اماله محض است واماله بین بین یعنی
اماله وفتحه و دیگر صاد مانند زا ویکی لام غلیظ است
ویکی نون خفیف ویکی راء هر قدر از لفظ استادیشان فهم
توان داشت پس نوع که بیان کرده شد ترتیب مخارج
حروف چنین است ء ه ا ع ح غ خ ق ک ج ش ي

مکان نون ساکنه ونون تنوین

حروف چند که در مخرج مذکور نشده

تحقیق اماله بین بین

ض ل ن ر ط د ت ص س ز ظ ذ ث ف ب م و
وصاحب شاطبیه برین ترتیب بیان کرده ء ه ا ع
ح غ خ ق ک ج ش ي ض ل ن ر ط د ت ظ
ذ ث ص س ز ف و م فصل در بیان صفات
حروف بدانکه حروف مهموسه ده مجموع ان
ستشحثک خصفه ومعنی همس فرود داشتن آواز
است ونرم کردانیدن آن واین حروف را از برای
آن مهموسه میگویند که ضعیف اند وتکیه بروی نمیتوان
کرد در گفتن ونفس با آن میرود چنانکه آتش آن پس
آتش وباقی مجهوره است وآن نوزده حرفست
مجموع آن ظل قو ربض اذ غزا جند مطیع وجهر
برداشتن آواز است ودر وقت گفتن آن آواز

حروف مهموسه

حروف مجهوره

حروف شدیده

بر داشته میشود و بروي تکیه می توان کرد و نفس
بآن نرود چنانکه اج ادال و حروف شدیده
هشت هست مجموع آن اجد ک قطبت از براي
آن را شدیده گویند که در مخرج سخت میشود
و آواز بدان کشیدن نشود از غایت قوة چنانکه
الشیخ الجد الشط و ضد شده رخاوة هست و رخاوة
سستی هست و آن سیزده حرف هست مجموع آن

حروف رخاوه

ثبت شخص هز فقط عض ند و از براي آن رخوه
گویند که آواز با آن توان کشیدن و نفس را

حروف اطباق

باز ندارد چنانکه الحدث الجد الرس و بهشت
حروف اطباق چهار هست صاد و ضاد و طاء و
ظاء و از براي آن اطباق گویند که زبان در وقت

گفتن آن چون طبق شود و کام بالا را که برابر او هست
بپوشاند و جز این حروف همه منفتحه اند و انفتاح
گشاده است یعنی در وقت گفتن این حروف زبان

حروف استعلا

گشادی هست از کام باز و کام بالا را نمی پوشاند

حروف تسفل

و گشادگی میان زبان و کام می افتد و دیگر حروف
استعلا هفت اند مجموع آن قظ خص ضغط باشد
و استعلا طلب بلندي کردن هست و آن را حروف
مستعلیه گویند و باقی حروف را مستفله گویند
و تسفل فرو آمدن هست یعنی زبان در گفتن این

حروف صفیر

حروف میل بالا نکند و حروف صفیر سه هست
صاد و سین و زاء و صفیر آواز کردن هست یعنی
چون تلفظ بدین حروف کنی و تکیه بر وی کنی آواز

درازبان کشیده شود دیگر شین و متفشی است در
و تفشی از هم باز شدن و فراخ شدن است یعنی در
شین در مخرج از هم باز می شود چنانکه مخرج
از وی پر میشود از هر سستی او و بعضی گفته اند حروف
و تفشی چهار است میم و شین و را و فا مجموع آن شرف
ولام و را منحرفند وانحراف میل کردن است یعنی هر دو
میل میکنند بکرانه زبان و در زبان در گفتن آن کر
میشود و را را مکرر میگویند از برای انکه مخرج در
دوبار گفتن می شود و ضاد مستطیل است در استطالت
کردن کشی کرد نیست و طلب درازی کردن و با
عتبار ان گرده کشی است که هر کس او را ادا
نتواند کردن مگر کسی که زحمتها کشیده و خد

دارد

در وقت استادان دریافته و بمشافهه تعلم یافته باشد در
دربازار مخرج آن مقاد کرد اینده تا از روی شرع
نماز او درست باشد اما طلب و درازی کردن باشیاران
گویند که در مخرج درازی شود تا مخرج لام نزدیک
می شود و الف و واو و یا چون ماقبل ایشان اخت
ایشان باشد یعنی ماقبل الف فتحه و ماقبل واو ضمه و ماقبل
یا کسره اینها را حروف مد و لین گویند و حروف
علت نیز گویند و اگر ماقبل ایشان اخت ایشان نباشد
بمنزل قرار اند و لین نگویند و حروف قلقله گویند پنج است
مجموع آن قطب جد و از برای ان قلقله گویند
که چون ساکنه گردانی در مخرج بجنبد چنانکه اج
اق و باقی حروف ساکنه یعنی دران جنبش نیست

الف و واو و یا حروف ... ایشان باخت ایشان ... حکم ... میشود

وازین مستوفی تر در کتاب روح المزید فی شرح
عقد الفرید بیان کرده شده است والله اعلم بالصواب

وقوف النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی البقرة موضعان
الاول فاستبقوا الخیرات ۝ والثانی وما تفعلوا
من خیر یعلمه الله ۝ وفی آل عمران وابتغاء تاویله ۝ وفی
الیونس موضعان الاول منهم ان انذر الناس ۝ والثانی
وذوقوا عذاب الخلد ۝ وفی اتی امر الله موضعین
وفی انا انزلنا موضعین وما ادریک ما لیلة القدر ۝
والثانی من کل امر سلام ۝ وفی اذا جاء نصر الله واستغفره ۝

فصل لا یجوز الوقف فی القرآن اربع عشر موضع
الاول فی البقره فقالوا لهم وبعضهم ثم یقرا الله مولونا ۲
ان الله فقیر یقف ثم یقرا ونحن اغنیاء ۳ وقالت

الیهود یقف ثم یقرا ید الله مغلولة ۴ فبعث الله یقف
ثم یقرا غرابا ان الله یقف ثم یقرا ثالث ثلثة ۵
وما لنا ثم یقف ۶ ثم یقرا ان لا نؤمن ۷ وقالت الیهود
عزیر یقف ثم یقرا ابن الله ۸ وقالت النصاری المسیح
یقف ثم یقرا ابن الله ۹ لفی ضلال مبین یقف ثم یقرا
اقتلوه ۱۰ فلما اتاها نودی ان بورک من فی النار ومن حوله یقف ثم یقرا ذهب الله
بنورهم یقف ثم یقرا والله ۱۲ الذاکرین
یقف ثم یقرا الله کثیرا الثالث عشر الرابع عشر فویل
للمصلین الذین هم یقف ثم یقرا عن صلواتهم ساهون

تمت تمام شد کار من نظام شد

نوشته بماند سیه بر سفید
نویسنده را نیست فردا امید

والعصر ان الانسان لفی
خسر یقف ثم یقرا
الا الذین امنوا

باب الهمزة فوصوبه الهمزة على ضروب مختلف من
ذلك همزة في كلمة ومنه همزتان في كلمتين ومنه همزة في
كلمة سواء تحركت او سكنت مثال الهمزتين في كلمة ءانذ
رتهم واسجد ائذا ائنا ئنكم ءانزل ءالقى ومثال الهمزتين
من كلمتين جاء امرنا وهولاء ان كنتم واولياء واليك
وجاء امة وتفيء الى ونشاء اصابكم وهولاء الهة ويشاء الى
واشبه ذلك ومثال الهمزة المفرد الساكن يؤمن ويأت
ذيهمس وبرء واشبه ذلك ومثال الهمزة المفرد المتحرك يكون
اول الكلمة واوسطها واخر مثال من امن قد افلح من ابتر ف
من اولى اشمازت يواخذ يويد مآرب باخر مآرب مثال
همزة آخر ومن النباء ويشاء من ماكل جزاء با تحقيق فهذه الا
ضرب مع اتفاقها واختلافها وانفرادها واسكانها وتحركها

طفو

محققة على مذهبه وصلا ووقفا الا اذا وقعت همزتان في كلمة
والثانية منهما ساكن فتلك لا خلاف في ابدالها من جنس
حركة ما قبلها نحو امن وايمان واوتمن واوتوا واشبه وما خالف
ابو بكر وحفص فيه هذا الاصل نذكر في مواضعه ان شاء الله تعالى

باب احكام الراءات في التفخيم والترقيق اعلم ان الاصل
في الراء التفخيم لانها حرف مكرر تقوى في الاشهر والاتها اقرب
حروف طرف اللسان الى الحنك الاعلى فاشبهت حروف
الاستعلاء ولهذا تمنع الامالة ما لم يكن مكسورة والعرب تنطقت
بالراء تارة مفخمة وتارة مرققة وانما ترقق الراء واصلها
التفخيم ليتناسب عمل اللفظ ويعمل اللسان عملا واحدا والى ترقيق
نوع كبير تشبه الامالة لفظا ويجب كسره الا زيت قبل الراء وتكون
مكسورة في نفسها او ياء ساكنة قبل الراء امالة تقع مع الراء
في الكلمة او تكون الراء ممالة والراء تقع في الكلام ساكنة

ومتحرك وكل راء ساكنة ما قبلها كسرة لازمة فهي مرققة
نحو شرعة ومرية فرعون وانذرهم واصبر الا ان
يقع بعدها صاد او طاء او قاف في كلمتها فانها تفخم
بلا خلاف نحو قرطاس ومرصاد وارصادا وفرقة وفي
راء فرق كالطود وجهان التفخيم لاجل حرف مستعل
بعدها والترقيق لكون الكسور قد اكتنفت الراء من جانبيها
وتفخم الراء الساكنة ايضا اذا كانت الكسرة قبلها عارضة
او ياء مثل كرسيه ومرجعكم ومريم وقرية هذا ايضا صاحب
التيسير والامام الشاطبي رحمهما الله واجاز غيرهما ترقيق
مريم وقرية وكل راء مفتوحة او مضمومة تفخم على مذهبه
في الوصل راء مكسوره فلا خلاف في ترقيقها سواء كان
كسرتها لازمة او عارضة او قع بعدها حرف استعلاء
او لا يقع وذلك نحو بردها وشرر وانذر الناس

ومرضون

ومرضون وادعوهن ولا تفرق ونمارق وشبه وكل راء
وقفت عليها بالاسكان وما قبلها كسرة او ياء ساكنة
او ساكن ما قبله كسرة ولم يكن صادا او طاء مثل منذر
وقطر فهي مرققة مثل قدير وحجر وخير وطير وضير وحشر
وحجر وسحر وذكر وشبه فان رمت الحركة المضمومة
في الوقف فقف فخمت الراء كالوصل او وقفت بالروم
المكسورة رققت كالوصل ايضا لما بين اعلم ان الغنة نون
خفيفة مخرجها من اعلى الانف من الخيشوم لا يقدر
على اخراجها المزكوم اي صاحب الزكام بدليل انك
امسكت انفك عند النطق بالنون لم تخرج الغنة وحروف
الغنة ثلاثة احرف النون والميم اذا سكنتا والتنوين
وتظهر الغنة بادغام هذه الثلاثة الاحرف او باخفائها



عند حروف الحلق الستة ويدغمان في حروف يرملون
بغنة مع نقلبان عند الباء ميما ويخفى الميم عند الباء اه
الخفيان عند باقي الحروف الخمسة عشر بغنة تم

م م م ممد م م م م

م م م م

هذا من ممتلكات محمد

